

ستون اول

فرجام فرسایشی برجام

روز جمعه ۱۳ اکتبر، برابر با ۲۱ مهر، دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا عدم پایبندی جمهوری اسلامی به روح برجام را اعلام کرد، اما از خروج از آن خودداری نمود. او از کنگره خواست تا موضعی سختگیرانه تر در مورد آن توافق بین المللی و "اعمال تروریستی" جمهوری اسلامی بگیرد. کنگره ۶۰ روز فرصت دارد تا در این مورد مواضع و تصمیم گیری خود را بیان دارد. ترامپ در پایان سخنانش، که از کاخ سفید ایراد می شد، در جواب این سؤال که چرا همین الان به برجام پایان نمی دهد، گفت: "هر وقت بخواهم می توانم برجام را از بین ببرم. در مدت کوتاه خواهیم دید که آیا کنگره عمل می کند یا نه. اگر نکند برجام را به هم می زنم."

او از وزارت خزانه داری خواست تا سپاه پاسداران را به عنوان حامی تروریسم در خاورمیانه تحریم کند. او "خلیج فارس" را "خلیج عربی" خواند و موجبات رضایت بیشتر پادشاهی عربستان و چند امیرنشین خلیج را فراهم کرد. دولت سرکوبگر و نژاد پرست اسرائیل نیز از مواضع جدید رئیس جمهور آمریکا استقبال کرد. اما دولتمردان کشورهای اروپایی تعهد خود به برجام را مورد تاکید دوباره قرار دادند. دولت روسیه از مواضع اعلام شده ترامپ انتقاد کرد. دولتمردان چین نیز از سخنان رئیس جمهوری آمریکا ناخشنود هستند زیرا بعضی شرکت های ثبت شده در این کشور چند قرارداد با جمهوری اسلامی و شرکت های ایرانی منعقد کرده و در صدد توسعه روابط اقتصادی خود با این رژیم بوده و هستند.

مواضع جدید دولت آمریکا برای جمهوری اسلامی سودها و زیان هایی در بر دارد. از نظر کلی مواضع جدید غلبه کرده بر کابینه آمریکا، جمهوری اسلامی را به لحاظ اقتصادی تحت فشار شدید قرار خواهد داد. قبل از همه و از نظر اقتصادی سرمایه داران بخش



جنگ قدرت جناح های رژیم حول تغییر نظام "ریاست جمهوری" به "نظام پارلمانی"

ناسیونالیسم ایدئولوژی بورژوایی دوران سپری شده



اعتراض به کشتار جنایتکارانه سیاهان از طرف ستاره مشهور فوتبال آمریکایی

چهره های ماندگار: ارنستو چه گوارا



مشکلات آموزشی و مدارس ایران

اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

به مناسبت روز جهانی مبارزه برای لغو مجازات اعدام

جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

سرمدیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هیئت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.

* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.

* مسئولیت مطالب جهان- نشریه است.

* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.

* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه ۴ با سایز ۱۲ است.

پاسداران امکان خواهد داد تا در کوتاه مدت و بیش از گذشته اقتصاد فاسد رژیم اسلامی را در مسیر منافع خود به کار اندازند و در دراز مدت ضربات سنگین تری بر آن وارد نمایند

اما تصمیم امپریالیسم آمریکا، که خود بزرگترین تروریست در میان دولت‌ها بوده و در ویران کردن عراق، افغانستان، سوریه و لیبی نقش اساسی داشته و شهروندان آنها را کشتار کرده، به زیان کارگران و مردم زحمتکش در ایران خواهد بود. این مواضع به جمهوری اسلامی امکان خواهد داد تا



به بهانه تشدید دشمنی آمریکا به کارگران و مردم زحمتکش فشارهای اقتصادی بیشتری وارد کرده و فعالین آنها را تحت سرکوبگری زیاد تری قرار دهد. نیروهای سرکوبگر همچنین بهانه خواهند یافت تا آزادیخواهان ایران را بیشتر تحت تعقیب و ازاد قرار دهند. سران جمهوری اسلامی فرصت خواهند یافت تا در سایه تبلیغات وسیعی که راه انداخته و خواهند انداخت اختلافات خود را بیش از پیش از مردم پنهان کرده و برای حل آنها در خفا بکوشند.

به دلایل یاد شده مواضع بیان شده ترامپ در ۲۱ مهر به زیان مردم ایران است و شادی اپوزیسیون لیبرال و ناسیونالیست از نوع ایرانی و کردستانی آن حاکی از ضدیت منافع آنان با منافع مردم است.

واقعیت این است که دولت آمریکا قصد ندارد اقداماتش چنان بر جمهوری اسلامی تاثیر بگذارد تا کارگران و مردم ازاد از آن بهره مند شوند. هدف بورژوازی آمریکا و دولت نژاد پرست آنها مهار آن اقدامات جمهوری اسلامی می باشد که در خلاف جهت منافع آمریکا در منطقه و به زیان حکومت های اسرائیل و عربستان عمل میکنند. اما همین بورژوازی و دولت همینکه دریابد فشارهایش مورد استفاده سرنگونی طلبان و مردم آزادیخواه قرار میگیرد فوراً آنها را متوقف کرده و حتی همکار جمهوری اسلامی در مقابل مردم خواهند شد.

خصوصی و نیز باند اعتدالیون از مواضع یاد شده زیان خواهند دید. به گزارش خبرگزاری بلومبرگ، در ۲۱ ماهی که از زمان تعلیق تحریم های ایران به موجب برجام می‌گذرد، سرمایه گذاران علاقمند به ورود به بخش انرژی و بازار ۸۰ میلیون نفری این کشور منتظر نشانه‌هایی از امن شدن بازار این کشور بوده اند تا در اقتصاد ایران فعال شوند. اما سخنان دونالد ترامپ ثابت کرد که آنها حالا حالا ها باید منتظر بمانند. این سخنان روی شرکت هایی نظیر بوئینگ نیز تاثیر خواهند گذاشت. شرکت هواپیمایی بوئینگ که طی یک سال گذشته دو قرارداد فروش چندین فروند هواپیما به ایرلاین های ایرانی را منعقد کرده، هنوز فرآیند گرفتن مجوز قرارداد ۳ میلیارد دلاری خود با شرکت آسمان ایران را کامل نکرده است. خودداری ترامپ از تأیید پایبندی ایران به برجام تاثیر فوری‌ای بر نهایی شدن سفارشات شرکت آسمان خواهد داشت.

مدیران شرکت بوئینگ گفته اند که آنها همچنان از دستورات دولت آمریکا در زمینه معاملاتمان با ایران تبعیت می‌کنند. بعضی از شرکت های تابعه جنرال الکتریک نیز دارای منافع تجاری در ایران هستند. بر اساس اسناد ارائه شده، برخی از شرکت های وابسته به جنرال الکتریک در زمینه نفت و تولید برق سفارشات به ارزش حدود ۱۸ میلیون دلار در ایران پذیرفته اند.

عرصه تامین مالی نیز احتمالاً از تصمیم روز جمعه ترامپ تاثیر فراوانی خواهد دید. در حالی که شرکت های هوانوردی و انرژی ممکن است علاقمند به تجارت با ایران باشند، با توجه به فضای عدم قطعیت شکل گرفته، بانک ها اکنون بسیار بیش از گذشته نسبت به همکاری با ایران بی میل هستند. کاترین باور، یکی از مقامات سابق وزارت خزانه داری آمریکا در دولت اوباما گفت: «ایران نتوانسته مجدداً به نظام بانکی بین المللی بپیوندد و بانک های بزرگ بین المللی را به همکاری با خود مجاب نماید... آنها تنها توانسته‌اند از بانک‌های کوچک در اروپا فاینانس دریافت کنند، اما آنچه آنها واقعاً نیاز دارند، سرمایه گذاری است.»

در حال حاضر بسیاری از موسسات حقوقی به مشتریان خود توصیه می‌کنند که قراردادهایی که امکان تغییر مسیر سریع در آنها وجود داشته باشد می‌تواند امن باشد، اما آنها باید از هرگونه قراردادهای سرمایه گذاری طولانی مدت در ایران خودداری کنند.

این وضعیت بار دیگر به مافیای اقتصادی و سپاه

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلات
دلال کومه له (تکلیف)

takesh.komalah@gmail.com

هلمت احمدیان

جنگ قدرت باندها و جناح های رژیم

حول تغییر نظام "ریاست جمهوری" به "نظام پارلمانی"



شاه کلید تقاسیری که در حول و حوش این موضوع مطرح می شود نگاهی حقوقی به بحث تغییر آرایش ارکان حاکمیت جمهوری اسلامی دارد. بعنوان مثال "تناقضاتی میان سه قوه مقننه، مجریه و قضایی"، "اقتدار بیشتر نهاد ولایت فقیه بر قوه مجریه"، "مشروعیت انتخاباتی مستقیم برای پست ریاست جمهوری" و...، در حالیکه همه اینها، یا از قبل حصول یافته اند و اصولگرایان مانعی جدی سر راه خود نداشته اند و یا دیدن مشکلات بین این نهادهای حکومتی از بعدی حقوقی است، در حالیکه برای تشخیص بهتر این امر، نگاه سیاسی و از زاویه اوضاع و احوال سیاسی داخلی و خارجی را می طلبد.

فاکتور اول اوضاع سیاسی جامعه ایران و موقعیت رژیم از بعد داخلی است. بخشی از بورژوازی ایران که به تمامی در حاکمیت جمهوری اسلامی نمایندگی نمی شود، اپوزیسیون حاکمیت است. طبقه کارگر و اقشار تهدیدست جامعه مترصد فرصت و امکانی برای به حرکت درآوردن نیروی بنیان افکن خود برای حذف این رژیم هستند و حتی در شرایط کاملا امنیتی و خفقانی کنونی هم، هر روز در قالب حرکت ها و خیزش های توده ای و در قالب جنبش های اجتماعی این رژیم را به چالش می کشند. جنبش کارگری، جنبش رهایی زن، به میدان آمدن نسل جوانی رزمنده و مشتاق تغییر در جامعه، فعالیت های ارزنده سازمان یافته حول موضوعاتی از قبیل محیط زیست، حق تعیین سرنوشت و ... همگی پسان خاکستر زیر آتشی عمل می کنند که هر آن و هر مجالی می تواند آن را شعله ور سازد.

از این روی رژیم جمهوری اسلامی و بیت رهبری و سپاه و نیروهای سرکوبگرش نمی توانند با این آشفتگی و دو دستگی و جنگ جناحی کنونی که هر روز جناح ها پرده از گوشه ای از چپاول و فساد همدیگر، از محل نان و سفره مردم برمی دارند، و یا در حول و حوش هر "انتخاباتی" با مهندسی کردن، ارباب، توهم پراکنی و ... قدم لنگان دیگری را برای حفظ موجودیت خود برمی دارند، به مصاف مخاطراتی آتی این جامعه ملتهد، گرسنه و حق طلب بروند. از این روی نفس طرح مجدد تغییر آرایش رژیم در پاسخ به این اوضاع

عده ای آن را مقدمه ای برای اعمال اقتدار بیشتر نهاد ولایت فقیه بر قوه مجریه، مشخصا کم رنگ کردن "اصل جمهوریت" در برابر "اصل ولایت" می خوانند. برخی دیگر نیز آن را با بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ و رهبر شدن خامنه ای مقایسه می کنند و این اقدام را در جهت حل و فصل جانشینی خامنه ای و جنگ قدرتی که پس از مرگ وی به راه خواهد افتاد، قلمداد می کنند.

در همه این اظهار نظرات حقایقی وجود دارد و هر یک گوشه هایی از انگیزه های گرادندگان این طرح را روشن می سازد. به عنوان مثال می توان گفت جناحی از اصول گرایان می خواهند با به حداقل رساندن تناقضاتی که امروزه در رابطه میان سه قوه مقننه، مجریه و قضایی موجود است، شکاف های حقوقی این نظام را به هم آورند و منافع جناحی خویش را پیش برند. آنها می خواهند با یا بدون خامنه ای ساختار نظام سیاسی را تا حد امکان بازسازی کنند و سیستم های نظارتی آن را (در چهارچوب اراده شورای نگهبان و رهبری و نظامی - امنیتی های همسو) ترمیم و تصحیح کنند.

اما هیچیک از این توضیحات (عیلرغم بیان بخش های از حقایق) دلایل اصلی تر طرح مجدد ضرورت تغییر آرایش ارگان های رهبری جمهوری اسلامی را به تمامب توضیح نمی دهد، چرا که در همه عمر نظام ولایتی جمهوری اسلامی، همه ارکان و قوه های این رژیم (چه انتصابی و چه "انتخابی") در عمل از رهبری خمینی و بعدا خامنه ای تبعیت کرده و یا مجبور به تبعیت کردن شده اند. به عبارتی دیگر سه قوه مقننه، قضاییه و مجریه رژیم در نظام ولایتی جمهوری اسلامی بر خلاف جمهوری های متعارف در جهان، اولاً بعنوان نیروهای مستقل و جدا از هم عمل نمی کنند و دوماً در برابر رهبر کاملاً بی اختیار هستند. مضافاً این ارکان جدا از سلطه رهبر، نهادهایی چون شورای نگهبان، مجلس خبرگان، مجلس تشخیص مصلحت نظام را هم بالای سر خود دارند.

با این حساب بجاست روی پارامترهایی که طرح مجدد این بحث را صرفنظر از جدیت یا عدم جدیت در اجرای آن، ملزم ساخته تاکید شود.

بحث رابطه بین ارکان و قوه های مجریه، مجریه و قضایی رژیم در میان جناح های رژیم بحث تازه ای نیست و در نظام ولایتی جمهوری اسلامی بنا به موقعیتی که جناح های رژیم در تقسیم قدرت پیدا می کنند، ضرورت بازبینی قانون اساسی و یا تغییر آرایش درونی این ارکان در میان آنها طرح می گردد. به تازگی دو نماینده مجلس شورای اسلامی به نقل از گروهی از نمایندگان دیگر، از احتمال تغییر نظام حکومتی ایران از ریاست جمهوری به نظام پارلمانی سخن گفته اند. این طرح که بخشا ریشه در گروه بندی های مالی - اقتصادی درون حاکمیت دارد، از طرف برخی از اصول گرایان به محوریت خانواده لاریجانی که در مجلس دست بالا دارند و خواهان محدود تر کرد اختیارات دولت و رییس جمهور هستند، جدی تر دنبال شده است. در عین حال زمره های تغییر ولی فقیه از "یک نفر" به "یک شورا" به عنوان استراتژی طرف مقابل بعد از مرگ خامنه ای از طرف مقابل بگوش می رسد. بهر رو طرح این مسئله از قول محمد دهقان، عضو وقت هیئت رئیسه مجلس بدینگونه است که دفتر رهبری در یک سال گذشته یک تیم تخصصی از حقوقدانان را مأمور کرده تا ایرادات قانون اساسی را که باید مورد بازنگری قرار گیرد، مورد بررسی قرار دهند.

سابقه این بحث به اظهارات خامنه ای در شهریور ماه ۱۳۹۰ یعنی اواخر دور دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد و اوج گرفتن اختلافات رهبر با احمدی نژاد برمی گردد که "ایجاد نظام پارلمانی" را به جای "نظام ریاستی" طرح کرد و در مهر ماه سال گذشته بار دیگر امکان سنجی تغییر نظام ریاستی به پارلمانی در جمهوری اسلامی ایران مجدداً طرح شد.

طرح مجدد این بحث در روزهای اخیر تقاسیر متفاوتی را به دنبال داشته است. از جمله گفته می شود جناحی از اصولگرایان می کوشند از این رهگذر نظام را از ظاهر، ریاستی - پارلمانی آن درآوردند و از آن در زیر چتر ولایت، یک نظام پارلمانی بسازند که هدف از این کار حذف پست ریاست جمهوری است که دارای مشروعیت انتخاباتی مستقیم است. عده ای آن را بیان رقابت های جناحی و مشخصا گامی در جهت محدود کردن قدرت روحانی می دانند.

اما مهمترین عامل اجرای این طرح نگرانی از رشد اعتراضات توده ای است. با این حال این امر اکنون در میان نهادهای بیت رهبری در حال بررسی است و اگر اوضاع داخلی و خارجی این ضرورت را برایشان پررنگ تر کند، می تواند به طرحی اجرایی تبدیل شود، همانگونه که در سال ۶۸ خامنه ای و رفسنجانی با تغییر نظام پارلمانی به ریاستی و تقسیم قدرت مابین خود دست به تغییر آرایش حاکمیت زدند، این بار هم بیت رهبری که تضادهایش با جناح اصلاح طلب هرروز بیشتر شده است، می تواند از سر دیگر، نظام جمهوری را دوباره به نظام پارلمانی بازگرداند.

تا آنجا به کارگران و توده های محروم جامعه برمی گردد، تغییر آرایش احتمالی نظام نفعی برایشان در بر ندارد. نظام "جمهوری" یا "پارلمانی"، بازتابی از جنگ قدرت باندهای رژیم است و شکاف های بین آنها به هر جهتی تغییر یابد و هر باندی در هر یک از این قوه ها دست بالا پیدا کند،

فرقی اساسی ندارد. جناح های رژیم هر چند درگیر جنگی واقعی برای حفظ موقیت خود هستند و این تلاش هایشان برای عبور از بحران حاکمیت است، اما آنها روی آمادسازی خود و نیروهای سرکوبگرشان در مقابل توده ها متفق القولند. جناح اصلاح طلب رژیم که در این طرح بیشتر آماج فشار از طرف مقابل است، در تحمیل فقر و فلاکت و خفقان و سرکوب مردم حق طلب و آزادیخواه و بویژه کارگران مبارز از رقیب حکومتی اش کم نیاورده است.

تنها آرایشی که می تواند مردم بستوه آمده و آزادیخواه و کارگران و تهیدستان جامعه را به سوی یک زندگی بهتر راهبر باشد، بهم ریختن دم و دستگاه رژیم بر سرش با دستان بهم گره خورده و مصمم و متکی بخود توده های میلیونی مردم کارگر و زحمتکش جامعه ایران است.



رام کردن این رژیم و معمولاً اتکا به جناح معتدل تر این رژیم بوده است. به عبارتی موقعیت و تقسیم قدرت جناح های رژیم در میان ارکان حاکمیت همواره این فرصت را به سرمایه داری جهانی داده است که خود را در مقابل رژیمی غیر یکدست ببیند و از آن به نفع مقاصد خود بهره گیرند. اصلاح طلبان حکومتی اگر در داخل کشور نقش سوپاپ اطمینان را هنوز برای رژیم دارند، در بعد خارجی مجاری برای تعامل و سازش با غرب و آمریکا بوده و هستند. فشارهای قدرت های بین المللی مشخصاً دولت آمریکا که موجب



جهت گیری های متضاد در میان جناح ها و باندهای مختلف حکومتی شده است یکی از دلایل طرح مجدد این طرح است. از این روی یکی از ارزش های مصرف دیگر تغییر آرایش درونی رژیم اسلامی می تواند یکدست کردن بیشتر حاکمیت در مصاف با فشارهای خارجی در شرایط کنونی باشد. در این حالت آنها با شکاف و تنش کمتری می توانند خود طرف معامله غرب و آمریکا باشند و از طرف دیگر در غیاب خامنه ای و بحران جایگزینی برای او، بجای اتکا به کاریزمای "رهبر" (که فاقد آن هستند)، به ساختاری مطمئن تری که خود می طلبند متکی گردند.

اجرا و یا عملی شدن این طرح بستگی به مجموعه ای از شرایط، از جمله توازن قوای میان جناح های رژیم، تحولات منطقه ای و وضعیت نابسامان اقتصادی - اجتماعی دارد.

معنا پیدا می کند. ترس رژیم با همه جناح و باندهایش رویارویی با این طوفان در راه است.

فاکتور دوم کاسته شدن شدید قدرت خامنه ای و بیت رهبری در جامعه و در در میان جناح ها بویژه اعتدالیون و جماعت احمدی نژاد و موقعیت سپاه در این معادلات است. "انتخابات" اخیر ریاست جمهوری و تضعیف بیشتر موقعیت اصولگرایان در مقابل اصلاح طلبان از یک طرف، حساب باز کردن احمدی نژاد و اطرافیانش به عنوان بدیلی برای اصولگرایان در آینده از طرف دیگر، از جمله عواملی هستند که آنها را به صرافت تغییر مبلمان برای مصاف با بحران فرا رویشان قرار دهد. به این فاکتور می توان موقعیت سپاه که بعنوان یک حزب پادگانی را هم اضافه کرد که آنها را به شکلی به همسویی به ارگانسمی "مطمئن تر" برای حفظ موقعیت خود بیندارد.

این امر روی رقابت های مالی و اقتصادی جناح ها و باندهای درونی رژیم نیز موثر است. دزدی ها و ثروت های نجومی سران رژیم و سپاه در سال های اخیر یکی از ابزار موثر جنگ جناحی بر علیه یکدیگر بوده است. تداوم این وضع اولاً محدودیت هایی برای چپاول بیشتر باندهای مافیایی حکومتی فراهم می سازد و دوماً رسوای های بیشتری را برای آنها رقم می زند و شعله های آتش تنفر و خشم توده های کارگر و زحمتکش و محروم جامعه را که چند برابر زیر فط فقر زندگی می کنند بیشتر دامن می زند. از این روی اصولگرایان می کوشند هر چه بتوانند هماهنگی بیشتر بین در بین ارکان قدرت ایجاد کند و از مزاحمت های جناح مقابل بکاهند، تا سهل تر از منافع مالی و اقتصادی شان پاسداری کنند.

فاکتور سوم آمریکا و متحدین جهانی اش است. سیاست کلان همه قدرت های جهانی

سایت تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com



سایت کومه له

www.komalah.org



سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت های حزب

کمونیست ایران

و کومه له

دیدن کنید!



عباس منصوران

ناسیونالیسم ایدئولوژی بورژوایی دوران سپری شده

۳ - حزب کمونیست، در سپهر دیدگاهی و تئوریک، نسبت به دیگر بخش‌های عظیم پرولتاریا، از روند و سیر جنبش پرولتری و پی‌آمدهای آن درک و دریافت روشن‌تری دارند.

۴ - کمونیست‌های سازمانیافته در حزب کمونیست در میدان عمل، پیشروترین، صادق‌ترین و قاطع‌ترین و سازش‌ناپذیرترین بخش طبقه کارگر هستند.

نقد سوسیالیسم پوپولیستی

نقد و مرزبندی با سوسیالیسم غیر کارگری یا سوسیالیسم خلقی/پوپولیستی لوکالیست‌ها و یا قرن بیست و یکمی نوع چاویزی در ونزوئلا و بولیوی (در بهترین حالت)، و یا ادعاهای آغازین اتحادیه میهنی کردستان عراق، گوران با هر گویش، یک ضرورت است. از همین روی، نقد طبقاتی و رادیکال، همراه و همراستاست با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و حزب کمونیست. به همین سبب و ضرورت بود که مارکس و انگلس در مبارزه علیه انواع سوسیالیسم‌های غیر کارگری، مانیفست و منشور حزب کمونیست را پایه بنیادگذاری حزب کمونیست قرار دادند. این مرزبندی و نقد طبقاتی انواع دیگر سوسیالیسم‌ها و «جنبش‌ها» و ضرورت سازمانیابی آگاهی و سازمان سیاسی و سراسری پرولتاریا به ویژه اکنون که به ضرورت حیاتی رهبری سراسری حزب کمونیست و طبقه کارگر بر این مبارزه‌ها روبرو هستیم، بیش از همیشه درک می‌شود. در چنین شرایطی، که خیزش‌های اجتماعی در شمار مبارزه زنان، دانشجویان، ملل زیر ستم، پشتیبانی از حق تعیین سرنوشت و... را که در بهترین حالت سرشت خرده بورژوایی و بورژوایی دارند و نه دگرگونی سوسیالیستی مناسبات طبقاتی، و در اینجا و آنجا با پرچم «جامعه‌ی مدنی»، «مخالفت‌های مدنی»، «نافرمانی‌های مدنی»، «حقوق بشر»، جنبش‌های «رهای بخش» نمایان می‌شوند، ضرورت این مبارزه و نقد و مرزبندی و تلاش برای برقراری هژمونی نظری و پراتیک و سازمانی کارگری و حزب کمونیست صدچندان می‌شود. این رهبری طبقه کارگر است که می‌تواند تمامی این خیزش‌ها و خواست‌های خرده‌بورژوازی و لایه‌های اجتماعی غیرکارگری و ملیت‌ها را

و انقلاب لنین» نتیجه می‌گیرد: «مارکس از تمام جریان تاریخ سوسیالیسم و مبارزه سیاسی چنین استنتاج نمود که دولت باید محو گردد و شکل انتقالی در جریان این محو شدن (یعنی گذار از دولت به سوی جامعه بدون دولت) عبارت خواهد بود از «پرولتاریای متشکل به صورت طبقه‌ی حاکم»... کمون - آنچه‌ان شکی است که انقلاب پرولتاریا آن را «سرانجام کشف کرده است.» (لنین دولت و انقلاب مجموعه آثار [منتخب آثار] یک جلدی، ص ۵۳۷)

این یک شناخت و دریافت محلی و منطقه‌ای نیست، یک بیان طبقاتی، سراسری و انترناسیونالیستی است. مهم نیست نویسنده یا نویسندگان آن در فرایند مبارزاتی به چه جانبی از طبقات اجتماعی روی کردند، و اینک کجایند، می‌تواند «استرووه»، «کائوتسکی» باشد یا لنین، مهم دیدگاه و تئوری نهفته در این دیدگاه است. کمون، یک پروژه جهانی کارگران بود، در پاریس آفریده شد و به اندیشه نشست و مادیت یافت و در خون فروبرده شد. اما اندیشه، آزمون و راه و درفش سرخ کمون جاودانه ماند تا آزمونی برای خودرهایی طبقه کارگر باشد. این تجربه، در اکتبر به آزمونی نوین در آمد، شکست خورد، اما مبارزه و امید و انقلاب و ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی سربه نیست نشد. هیچ کمونیستی محلی و لوکالی نمی‌اندیشد.

خصوصیات حزب کمونیست کارگران

حزب طبقه کارگر بعنوان ضرورت اساسی و تاریخی پیوند ارگانیک جنبش آگاهانه سوسیالیستی با جنبش مبارزاتی کارگران به‌سان پیدایش والاترین سازمانیابی و آگاهی طبقاتی برای سازماندهی انقلابی و حاکمیت کارگری است. در این میان، کمونیست‌های سازمانیافته در حزب کمونیست دارای ۴ ویژگی و تمایز با دیگر احزاب کارگری و غیرکارگری هستند:

۱ - تفاوت کمونیست‌های سازمانیافته در حزب کمونیست، از دیگر حزب‌های کارگری در مبارزه سراسری و منافع مشترک تمام پرولتاریا است.

۲ - کمونیست‌های سازمانیافته در حزب کمونیست در روند گوناگون مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی خودی، همه جا منافع سراسری جنبش را نمایندگی می‌کنند.

این نوشتار به ضرورت حزب کمونیست، افسانه ناسیونالیسم، و بازتاب و واکنش‌های به آن می‌پردازد.

بخش نخست این نوشتار با فراز زیر به پایان بردیم: در این شرایط مبارزه طبقاتی نیز، یا ناسیونال رفرمیست‌ها (در صورت جدی بودن)، سرنوشت کارگران را در کردستان برای اسارت و بازتولید بردگی در دست می‌گیرند، یا کمونیسم به‌سان دانش و شرط رهایی جامعه از نابودی و اسارت، دخالت‌گر مبارزه طبقاتی می‌شود. یا سوسیالیسم یا بربریت. دست‌آورد اولی، رهایی، پی‌آمد دومی فلاکت و اسارت است....

ضرورت حزب کمونیست و حزب یک ضرورت

بنای حزب کمونیست ایران در شهریور ماه سال ۱۳۶۱ با دیرکردی تاریخی، پاسخی ضروری بود تا سازمان سیاسی پیشاهنگی برآید که وسیله‌ای شایسته و طبیعی راه رهایی و مبارزه کارگران باشد. این ساختار سیاسی، یک ضرورت حیاتی بود برای مبارزه طبقاتی در راه دست‌یابی به تمامی خواست‌های صنفی و سیاسی کارگران و ابزار سازمانیابی و رهبری سازماندهی انقلاب سوسیالیستی و پیروزی طبقه کارگر. بخشی از رهبری وقت کومه‌له، پیش از ۱۳ شهریور ماه سال ۱۳۶۱ و اعلام حزب کمونیست ایران این ضرورت را در سال ۵۸ دریافت بود. شماره نخست «شورش»، ارگان سیاسی سازمان انقلابی زحمتکشان ایران (کومه‌له)، در آبان ماه ۱۳۵۸ به روشنی بیانگر ماهیت و نخستین اهداف کمونیستی، و سراسری کومه‌له‌ای است که به سوسیالیسم می‌نگرد. در بخشی از این نشریه چنین می‌آورد:

«... تئوری انقلابی بیان فشرده‌ی تجربه‌ی جنبش توده‌ها از دیدگاه جهان بینی طبقه کارگر است. محال است بدون شرکت در پراتیک جنبش بتوانیم به این تئوری انقلابی دست پیدا کنیم. اما شرکت در جنبش هم به تنهایی ما را به تئوری انقلابی نمی‌رساند. اندوختن تجارب اگر به جمع‌بندی و ارتقاء آن تا مرحله تئوری نرسد، نمی‌تواند به چراغ راهنمای جنبش تبدیل شود... ما فکر می‌کنیم امکان آن را داریم با تحلیل‌های خودمان از شرایط مشخص در راه کشف تئوری انقلاب ایران، نقش مثبتی ایفا کنیم.» («شورش» سپس با نقل قولی از کتاب «دولت

رهبری کند و ضمانت اجرایی بیابد، در غیر اینصورت، بورژوازی رهبری آنها را به عهده می‌گیرد.

به بیان و آموزش منشور رهایی طبقه کارگر، مانیفست کمونیست، کمونیست‌ها برای سازمانیابی طبقه و شتاب بخشیدن انقلاب به رهبری طبقه کارگر، تسخیر قدرت سیاسی و درهم شکستن ماشین نظامی و اداری بورژوازی و برقراری سوسیالیسم و جامعه‌ی کمونیستی مبارزه می‌کنند، زیرا با چنین روند و رویکردی است که نجات جامعه و تمامی حکومت شوندگان از ستم و فلاکت، در گرو رهایی طبقه کارگر بوده و به آن گره خورده است.

« دمکرات (خرده بورژوازی) - داخل پراتنز از نگارنده) آنگونه موجودی است که از شرم‌آورترین شکست‌ها مثل زمانی که وارد مبارزه می‌شد پاک و منزّه بیرون می‌آید، با اعتقادی تازه به اینکه باید پیروز شد و آن هم نه از این روی که وی و حزب‌اش می‌بایست از دیدگاه سابق خود دست بکشند، بل که برعکس، از آن جهت که شرایط باید برای پیروزی آماده گردد.» (مارکس ۱۸ برومر لویی بناپارت، ۶۸، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز ۱۳۷۷ چاپ نخست، تهران).

این بینش از آسمان نمی‌آید، فرموله کننده این دیدگاه خواب نما نشده است، ذهنیتی است بر آمده از مادیتی میدانی و زمینی، جاری در جامعه طبقاتی و طبقات اجتماعی. مارکس به درستی چگونگی این دریافت را شگفته است: « از این تصور هم که گویا تمامی نمایندگان دمکراتیک (خرده بورژوازی)، از دکانداران، یا شیفته دکانداران هستند باید بر کنار بود، چون ممکن است فرهنگ و موقعیت شخصی آنان فرسنگ‌ها با این گروه (خرده بورژوازی) فاصله داشته باشد. خصوصیت خرده بورژوازی این نمایندگان از اینجاست که ذهنیت آنان نیز محدود به همان حدودی است که خرده بورژوازی در زندگی واقعی بدانها بر می‌خورد و قادر به فرار رفتن از آنها نیست و در نتیجه آنها در تئوری به همان مسائل و راه حل‌هایی می‌رسند که منفعت مادی و موقعیت - اجتماعی خرده بورژوازی در عمل متوجه شان است. این است خطوط کلی رابطه‌ی که میان نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه و خود آن طبقه وجود دارد.» (مارکس ۱۸ برومر... ص ۶۲)

این آموزش درخشان سال ۱۸۵۰ مارکس در ۱۸ برومر است که گویا با لوکالیست‌های ناسیونال رفرمیست ما - که به ویژه در این‌روزها در آکسیون‌ها و تربیون‌ها، خود را بیش از پیش با رنگ و پرچم سرخ هم معرفی می‌کنند- روبرو است تا چنین خطایی‌ای بیافریند.

قطعنامه پیشنهادی مارکس و انگلس برای سازمانیابی سازمان سیاسی طبقه کارگر، در کنگره پنجم انترناسیونال اول، در ۲ سپتامبر ۱۸۷۲ و تصویب آن، در مبارزه علیه انواع سوسیالیسم خرده بورژوازی و بورژوازی در درون جنبش کارگری، در شمار باکونیست‌ها، پرودونیست‌ها و اوئونیست [آنارکو سندیکالیست‌ها]، ووو گویی از همین ضرورت سرچشمه می‌گرفت.

مارکس و ضرورت حزب کمونیست سراسری

به پیشنهاد مارکس، ضرورت ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر به مجمع عمومی داده شد. این پیشنهاد، با ۲۹ رای موافق در برابر ۵ رای مخالف و ۹ رای ممتنع به تصویب رسید. قطعنامه‌ی ضرورت حزب سراسری و کمونیست در کنگره ۵ انترناسیونال اول، چنین می‌نویسد: « پرولتاریا در مبارزه خود علیه نیروی متحد طبقات دارا، فقط می‌تواند با سازمان دادن نیروهای خود در یک حزب سیاسی مستقل، به‌سان طبقه عمل کرده و علیه تمامی احزابی که طبقات دارا در آن متشکل شده اند عمل نماید، این سازمان سیاسی پرولتاریا به مانند یک حزب سیاسی برای دست یافتن به پیروزی انقلاب اجتماعی و بالاتر از همه برای رسیدن به هدف نهایی خود، یعنی الغاء همه طبقات ضروری است.»

در نبود حزب سیاسی کمونیست، طبقه کارگر به اسب تروا و زایدی بورژوازی تبدیل شده و سرانجامی جز بردگی همانند ۱۳ میلیون کارگر متشکل در اتحادیه همبستگی به رهبری لئخ والسا در لهستان سالهای ۱۹۸۰، و کارگران اسیر حزب کارگر بریتانیا، حزب سوسیالیست فرانسه و آلمان، و انواع سوسیال دمکراتها و اتحادیه‌های سراسری اسارت‌بارشان، کارگران محصور شده در اتحاد چپ کارگری برزیل و قیام سال ۵۷ و کارگران و تهی‌دستان در اقلیم کردستان و عراق و سوریه، و... تنها از خود بیگانه و از خویش «منفرد» و با بورژوازی دمساز می‌شوند.

تاریخ مبارزات طبقاتی از آن هنگام که پرولتاریا به یاری فلسفه‌ی خویش، در عمل پا به عرصه‌ی کارزار طبقاتی نهاد، تجربه‌های بسیاری را شاهد می‌آورد که چگونه روشنفکران طبقات و لایه‌های غیر پرولتری و میانی با پوشش سوسیالیسم و درگفتار با مانیفست و منشور کمونیستی و سوسیالیستی، اما در کردار ضد کمونیستی، پدیدار گردیده‌اند. کمونیسم اما، بررسی تاریخ واقعی آنها و پراتیک افراد را ملاک و معیار شناخت می‌شناسد و نه آنچه که آنها در باره‌ی

خویش می‌گویند و می‌نویسند. دانش مبارزه طبقاتی می‌آموزاند که برای پی بردن به ماهیت مبارزه حزبی به‌جای پرداختن به آنچه افراد واحزاب در باره خود می‌گویند، باید به تاریخ واقعی و پراتیک آنان پرداخت. باید موضع گیری آنان را در آن هنگام که منافع طبقاتی گروه‌بندی‌های اجتماعی به میان می‌آید، مورد داوری قرار داد و آن‌را ملاک شناخت وابستگی و ماهیت طبقاتی گروه‌بندی‌های سیاسی دانست. به‌ویژه، ماهیت‌ها، در هنگامی که تضادهای طبقاتی شدت می‌گیرند و گرایش‌های گوناگون در برابر هم صف آرایی می‌کنند تا از منافع طبقاتی خویش دفاع کنند و سهم طبقاتی خود را محافظت کنند، نمایان می‌شوند.

نابودی مالکیت خصوصی، نابودی مالکیت شخصی نیست و سوسیالیسم، هیچ کس را از برخورداری از فرآورده‌های جامعه محروم نمی‌سازد، بلکه امکان دارا شدن فرآورده‌ی کار دیگران از هرکسی گرفته می‌شود و جامعه اجازه نمی‌دهد که فردی دست آورد کار دیگران را به مالکیت شخصی و فردی خود در آورد.

شناخت ضرورت و ضرورت شناخت - حزب کمونیست

حزب یا سازمان سیاسی منطقه‌گرا (لوکالیست) در ایران، اگر دگرگون‌خواه است، اگر می‌خواهد روی کاغذ و در فضای مجازی نماند، یا باید با کارگران و زحمتکشانش کرد، بلوچ، ترک، عرب، فارس و ترکمن و همه اقوام همراه باشد، که باز ضرورت تحزب‌گرایی سراسری سال ۵۸، با نیازی دهها بار سنگین تر و حیاتی‌تر، جلوه‌گر می‌شود؛ یا نه، در پی خواست‌های منطقه‌ای، فدرالیسم و خودمختاری است و به فرمهایی در چارچوب نظم موجود چشم دوخته و به اجبار باید همانند «حزب دمکرات کردستان ایران» و عراق عمل کند. که باز به ناچار باید با حزب‌های محلی و منطقه‌ای هم استراتژی خود، همراه شود. این حزب و یا سازمان سیاسی، بدون همراهی با نیروهای انقلاب و با رویکرد انقلابی به طبقه کارگر، یا با رویکرد «ملی» یا «سوسیال دمکراتیسم» منطقه‌ای، ارتجاعی بایستی و ناچار است با نیروهای مشابه خود همراه شود و پشتوانه گیرد. در هردو رویکرد، باید از همبستگی دیگر بخش‌های ایران و حتا منطقه برخوردار باشد و گرنه با یورش ساده از سوی حکومت مرکزی، تنها مانده، و نه تنها خود در ایزولگی نابود می‌گردد، بلکه منطقه نیز در تنهایی به خاک و خون کشانیده می‌شود. این نیرو ناچار است با بلوچ و عرب خوزستان و آذربایجان و ترکمن ووو آنچنان پیوندی داشته باشد

→ که در صورت لشگرکشی حکومت مرکزی، از همبستگی آنها برخوردار باشد و همزمان با پراکنده سازی ارتش سرکوبگر در سایر بخش‌ها درگیرشان سازد.

تجربه «خودمختاری» های سال ۲۵-۱۳۲۴ فرقه دمکرات آذربایجان (به رهبری پیشه‌وری) و دمکرات کردستان به رهبری قاضی محمد که با ایجاد قحطی و بلوا در سراسر ایران، غارت شهرها به ویژه جنوب ایران به دست خان‌های لر و قشقایی که به نام سال‌های «نهضتی» شناخته شده، آن خودمختاری‌ها هنوز یکساله نشده، بدون پشتوانه سراسری و با سازش روسیه شوروی به رهبری استالین با دیگر متفقین جنگ جهانی دوم به خاک و خون کشانیده شدند. به هر روی، گرایش لوکالیست، ناگزیر است که برای مبارزه در برابر حکومت مرکزی در شرایط و مناسبات طبقاتی حاکم و به‌ناچار برای ماندگاری با سازمانهای محلی و یا گروه‌بندی‌های سیاسی دیگر ملیت‌های درون ایران، هم پیمان بشود. به کردستان ایران بنگریم: در کردستان، چنین حزب‌ها و گروه‌بندی‌های سیاسی چگونه ماهیتی، کارنامه‌ای، و رویکرد و سیاست طبقاتی و استراتژی دارند! با آن همه پلاتفرم و ادعاهای آغازین، اکنون قبله‌گاه آنها کجاست و متحدین و دوستان‌شان چه در منطقه، چه در سراسر ایران و چه در سطح جهانی کدام‌هایند؟ دریلوچستان جز با عربستان و پاکستان و قطر و شیخ‌نشین‌ها و در آذربایجان جز به شوونیسم و گرگ‌های خاکستری و پان ترکیسم و حکومت ترکیه به چه نیروها و جهان بینی دخیل بسته و یا وابسته‌اند؟ بگذریم که همانند حزب دمکرات و برخی جدانشدگان از کومه‌له چشم امید به باندهای «اصلاح طلب» حکومت مرکزی دارند.

حزب و نیرو و گرایش لوکالیست به فرض با پسوند سوسیالیست، و سرخ، یک حزب رفرمیست و سرانجام بورژوایی خواهد بود. چنین نیروهایی از هدف نهایی سوسیالیسم بازمانده و مبارزه‌ای پوپولیستی را دنبال می‌کنند. آنان به لیبرالیسم بورژوایی گرویده و با شرایط حاکم گره می‌خورند و همخوان می‌شوند. آنان با گرفتن سهمی از رانت‌های سیاسی و اقتصادی از بورژوازی بزرگ، با آنان و به شرایط حاکم دمساز می‌شوند و سرانجام به سرکوب جنبش کارگری کمونیستی می‌پردازند. از گرایش‌های خردی که به نام کومه‌له خوانده می‌شوند بگذریم، حزب دمکرات کردستان ایران از آغاز بنیانگذاری برهه‌ی قاضی محمد، نمونه بارز و عینی چنین نیروهایی است. این سرانجام رادیکالترین نیروهایی است که حتا با

جانبازی‌ها و مبارزه‌های دهها و صدها ساله، مانند ایرلند و ارتش آزادیبخش آن، ساندنیستها در نیکاراگوئه، و همه‌گونه‌های ارتش‌های «رهایی بخش» و «ملی» و «مستقل» از اندونزی گرفته تا الجزایر، ونزوئلا و آفریقای جنوبی و کردستان عراق و برزیل با حزب چپ کارگری آن به پشتوانه دهها میلیون کارگر اسیر در اتحادیه‌های صنفی، به رهبری لولا ووو با درفش و شعار آزادی و استقلال برآمدند و برای جهان سرمایه، کارگزار شدند و اسارت جامعه را بازتولید کردند. آزادی و استقلال و سوسیالیسم مفهوم‌های بزرگی‌اند که پشت آنها بزرگترین جنایت‌ها، انجام گرفته است. در اینجاست که یا انترناسیونالیسم یا گلوبالیزاسیونیسیم؛ یا طبقه کارگر جهانی و انقلاب و یا ادغام در دنیای سرمایه و کارگزار جهانی سرمایه شدن.

با چه شرایطی روبرو هستیم؟

با هیولایی به نام حکومت اسلامی روبرو هستیم. با یک حکومت طبقاتی و ایدئولوژیک که هر آینه می‌تواند به سلاح هسته‌ای مسلح شود، با باندهای حکومتی مافیایی، با هزاران امامزاده و حسینیه و حوزه و مسجد و پایگاه بسیج نظامی بسیج جهالت و مرگ، با نظامیان تروریستی حزب‌الله و حشد الشعبی‌ها و بسیج‌های تروریستی در سراسر جهان، با بلوک‌های جهانی «اروآسیا» به رهبری روسیه و «بریکس» (برزیل، روسیه، هندوستان، چین و آفریقای جنوبی) و سازمان همکاری شانگهای، ایالات متحده و غرب هم سرنوشت و همراه است. از بزرگترین سرچشمه‌های نفت و گاز جهان برخوردار است، با تجربه‌ی ۴۰ سال جنگ و سرکوب و مبارزه طبقاتی به سود سرمایه، و با اراده سرکوب و نیروی سرکوب. برخوردار از نیروی ویرانگر مذهبی، و مهمتر از همه از هم گسیختن جامعه و تخریب و سلطه‌ی رذالت‌ها و منکوب کردن پرنسپ‌ها و فضیلت‌های انسانی، در شرایطی که همین حکومت هیولایی، با اقتصادی ورشکسته و دلال، غرق در بحران سیاسی و اقتصادی، رکود و کسری کلان بودجه و تکیه بر نفت در نوسان و تبخیر، بدون مشروعیت و پایه توده‌ای و تنها تکیه بر سلاح و آسیب‌پذیر و آسیب دیده از بحران عمیق سرمایه جهانی و روبرو با اختلاف‌های شدید باندهای حکومتی. حکومت و مناسباتی بسیار آسیب‌پذیر، غرق در فساد و از هر مشخصه‌ی منفی در آخرین رده‌های معیارهای جهانی در کنار سومالی و بیافرا ووو قرار دارد، نا امن برای سرمایه و سرمایه‌گذاری، غرق در فساد حکومتی، نا امنی اجتماعی، بی ثباتی سیاسی، وجود قدرت‌های چندگانه سپاه،

دولت و بیت رهبری ووو و بی ثباتی دولتی، وجود مافیای باندهای حکومتی، در کشوری که یک زندان بزرگ سیاسی است و با قتل‌های حکومتی («اعدام») تروریسم، ووو در جهان سرمایه داری گرفتار آمده است. بالاتر از همه با طبقه کارگر افزون بر ۴۰ میلیونی و نوجوانان و جوانانی هرآینه آماده انفجار ۴۰ میلیونی، با زنان زیر ستمی که نزدیک به سی میلیون آنها بی‌کار هستند، با افزون بر دو میلیون دست فروش، افزون بر ۳۰۰ هزار کوله‌بر در کردستان و هزاران هزار دریلوچستان و کرانه‌های خلیج فارس، با چندین میلیون فارغ‌التحصیل بی‌کار، با اعتصاب و اعتراض‌های پراکنده و شبانه روزی کارگران در سراسر ایران، با رشد کمی و کیفی طبقه کارگر، دست‌به‌گریبان با رشد بی‌مانند جنبش و با رشد نسبی آگاهی طبقاتی کارگرانی که رویکرد به سازمانیابی دارند. این حکومت با نارضایتی توده‌ای افزون بر ۷۰ میلیونی آماده اعتراض روبروست.

بیماری سکتاریسم

کمونیستها و گرایش‌های سوسیالیستی، متمیزه و پراکنده بودند و هستند و نه تنها در جنبش سوسیالیستی، بل‌که در جنبش کارگری هم انشقاق و پراکندگی آفریده شد. همانند یک بیماری مزمن، ذهنیت جداسری به ذهنیت پیوند، چیرگی دارد. سکتاریسم بیمار، چون زخمی کهنه و فردگرایی دگم، بازدارنده عمل و حضور و درک ضرورت شده‌اند. پایان دادن به سکتاریسم و شناخت ضرورت یک حزب سراسری، یک شناخت طبقاتی بود. ضرورتی برای پاسخگویی به یک ستاد رهبری پیکار طبقاتی. مگر می‌شود بدون ستاد رهبری و پیشاهنگ طبقه کارگر، بدون همبستگی طبقاتی، بدون پیوند سراسری، بدون سازمانیابی طبقه کارگر، به پیروزی رسید!؟ طبقه کارگر ایران وظیفه دارد تا تکیه‌گاه سرمایه جهانی، تکیه‌گاه ارتجاع و مذهب و داعش را در ایران، ویران سازد و بنایی ساختار دهد، تا تکیه‌گاه کارگران و تهی‌دستان جهان باشد.

مگر تضاد و مبارزه‌ی ما با حکومت سرمایه، سیاسی است، و یا برای سهمی از اقتصاد و زمین و قدرت سیاسی مبارزه می‌کنیم؟! هرگز! مبارزه ما طبقاتی است. طبقه در برابر طبقه! در برابر طبقه‌ای که متحد است، حکومت دارد، و از ارتش و سلاح و پول برخوردار است و با همه‌ی دستگاه‌های حکومتی، و متحدین جهانی بدون درنگ، با تمامی نیرو از حاکمیت اقتصادی و سیاسی‌اش دفاع می‌کند. به یاد داشته باشیم، که از حکومتی به نام «جمهوری اسلامی» سخن می‌گوییم ←

پارلمنتاریست‌ها، «حزب دمکراتیک خلق» در ترکیه، مگر جز بیراهه‌ی یک سازمان سیاسی لیبرال است که در بازی پارلمنتاریستی نوعثمانیسم در ترکیه، کارگران و زحمتکش‌ان را به توهم گرفت و اسیر شد!

اگر حزب کمونیست ایران با جنبش کارگری با همین نسبت امروزین هم، گره نخورده بود، مانند بسیاری از حزب

ها و گروه‌های سیاسی به حاشیه رانده شده بود و شاید نامی از آن بود و یا باید خود را به قدرتی به بهایی کم می فروخت. گرایش‌های ناسیونالیستی و نیروهای در قدرت بارها در اقلیم به ویژه تلاش کرده‌اند که حزب را از همین پایه کارگری و از همین رابطه و همین برنامه و رویکردی که دارد جدا سازند.

کمونیسم، علم شرایط رهایی پرولتاریا است، جنبش کارگری علیه بورژوازی نیز تعریف می‌شود. این کمونیسم زنده است. به جنبش کارگری در فرانسه، بنگریم. در مبارزه‌ای سه ماهه در خیابان، که شبانه روز می‌زمزد، در برابر تمامی دسیسه‌های اتحادیه‌ها، در برابر نیروهای سرکوب، به جنبش کارگری در یونان، ترکیه، سراسر ایران بنگریم، چرا تمامی تلاش‌ها و اعتراض‌ها ناکام مانده‌اند؟ به شرایط بحرانی بورژوازی جهانی، به رشد آگاهی و آزمون‌های طبقه کارگر در ایران بنگریم. به این جنبش‌ها که هر آینه سیاسی می‌شوند بنگریم، به ویژه در ایران که با هر اعتراض و خواستی، نیروهای مسلح را در برابر خود می‌بیند، و در می‌یابد ماهیت حکومت و دولت و ضرورت دستیابی و سازماندهی خود تا با اقدامی همانند و مستقیم برای سرنوشت خود مبارزه کند، بنگریم.

تنها ناسیونالیست‌ها و سوسیال دمکرات‌ها هستند که به نام سوسیالیسم خود را می‌شناسانند، و در چارچوب تنگ ناسیون و ملت و خاک خویش می‌مانند و برتری طلب و تا فاشیسم فرو می‌غلتنند. نگرش کمونیست‌ها، اندیشه‌ای جهانی است. خانه کمونیست‌ها و کارگران جهان است، جهان سوسیال دمکرات‌ها و ناسیونالیست‌ها خانه‌ی آنان است (با ایده‌ای برگرفته شده از گل سرخ انقلاب کارگری، روزا لوکزامبورگ)

تنها این جهان بینی و تئوری و دانش رهایی بخش پرولتاریایی است که می‌تواند انسان، و ملت‌ها و حکومت‌شوندگان را با سرنوشتی سوسیالیستی مناسبات و حاکمیت سرمایه‌داری به رهایی برساند و تضمینی باشد برای رهایی خلق‌های زیر ستم.

۱۰ اکتبر ۲۰۱۷



را می‌دانیم. کسانی که حزب سوسیالیست منطقه‌ای را به جای حزب کمونیست سراسری، می‌جویند، حتا با باوری صادقانه و حتا بدون توجه به سرانجام انواع «کومه‌له»هایی که با جنجال دو سه دفتر «سوسیالیستی» را بیرون دادند، این دوستان ناچار باید حزب «سوسیالیست» یا «کمونیست کردستان» یا سازمانی سیاسی عوام‌فریبانه‌ی محلی برپا کنند. به ناچار باید دارای تئوری باشند. تئوری‌اشان چیست و از کجا می‌آید؟ تئوری در خلاء نیست، در جامعه است، بر مبنای مناسبات است، به یکی از طبقات اصلی همین جهان و جامعه‌ی طبقاتی تکیه دارد. از آنجا که پرولتری نیست، کمونیستی نیز نیست، بدون شک بورژوازی است، ناسیونالیستی خواهد بود که ۲۰۰ سال دستکم دیر بیدار شده است و اکنون باید به ناچار در آغوش بلوک‌های سرمایه‌داری بازی کند. سرانجام آنان، سرفرد آوردن در برابر حرکت‌ها و خواست‌های خودبخودیسیم و عموم خلقی است. این را دیالکتیک می‌گویند. این گرایش «ملی» و یا «مستقل» هم نیست حتی با فریادهای بیرق‌های سرخ و نام کومه‌له و سوگندهای ناسیونالیستی، نه ناسیونالیستی است و نه ملی و نه حتا محلی. به حزب دمکرات کردستان عراق و ایران بنگرید! این‌گونه گرایش‌های سیاسی، بیشتر از زاویه تشکیلاتی جدا می‌شوند، با شتاب، طبقاتی می‌شوند و به درون سیستم و روابط و مناسبات بورژوازی جهانی شیرجه می‌روند. سرانجام رهبران احزاب کردی در منطقه بایستی آینه عبرت باشند. این نگرش از آنجا که به طبقه کارگر انقلابی و کمونیسم و حزب کمونیست سراسری و انترناسیونالیسم کارگری جدایی می‌خواهد، با بورژوازی سراسری، همزی می‌شوند، و به ناچار و خواهی نخواهی، به حکومت‌های منطقه، به بورژوازی جهانی و به بلوک و قدرتی مانند چین و روسیه و یا اروپا و ایالات متحده آمریکا ریسمان می‌بندند. این گرایش، روانشناسانه، دچار ناامیدی و خستگی، آینده را تاریک و راه را سخت می‌بیند. به بازاندیشی و می‌نیمالیسم منطقه‌ای امید می‌بندد. به حزب‌های سیاسی کردی در کردستان عراق و ترکیه و سوریه و همین ایران بنگرید! توهم

که کارنامه جنایت و دناات ۴۰ ساله‌اش را در پیش روی داریم، حکومتی که برای حفظ حکومت اسد، و بقا خویش، سوریه‌ی ویران را به نیابت روسیه و به کمک حزب‌الله آفریده است. چه سازمانی می‌تواند، مبارزه در برابر چنین حکومتی را به پیش ببرد؟ سازمانی محلی، در محاصره، با خواست‌های تمام خلقی در بهترین حالت که در شرایط توازن نیرو می‌تواند، با حکومت‌هایی همانند صدام، یا ترکیه و اکنون در سوریه را به شرط ایمن ماندن حکومت مرکزی و مناسبات حاکم سازش کند؛ زیرا که سازش، و مبادله ماهیت چنین نیروهایی است.

سوسیالیسم و ریشه اعتبار و اعتماد

اگر سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه‌له در چارچوبه‌ی کردستان بسنده و کاراً و فراخوان‌دهنده است و برخوردار از اعتبار و اعتماد، نشانه‌ی چیست؟ کمونیسم و سوسیالیسم را از برنامه، هویت، تبلیغ و ترویج و سازماندهی و تاریخچه‌ی آن بردارید، تا آشکار شود آیا بازهم از همان اعتبار و اعتماد برخوردار می‌شود؟ اعلام انحلال، با هر توجیهی. از همین زاویه است که گرایش‌های انحرافی و بورژوازی جدا شده هنوز هم خود را کومه‌له می‌نامند. زیرا نام کومه‌له با کمونیسم و پرچم سرخ و انقلاب سوسیالیستی، به سان یک ضرورت طبقاتی آفریده شد و دارای پایگاه توده‌ای، اعتبار و استقبال میلیونی است. اگر در این شرایط حسابمان را با نگرش‌های انحرافی روشن نسازیم، فردا بسیار دیر خواهد بود. خرده اختلاف‌ها باید روشن شوند. در فضای دیالوگ، یعنی گفت و گو، بدون زدن انگ و نشانه به افراد، باید نگرش و دیدگاه‌ها روشن شوند و به داوری گذارده شوند. باید، در فضایی سازنده و دور از هراس، به بیان دیدگاه‌ها پرداخت، آنگاه به نقد دیدگاه انحرافی برآمد.

دو خط مشی، دو رویکرد، دو نگرش

به‌راستی مگر بدون تئوری انقلابی، هیچ جنبش انقلابی می‌تواند وجود داشته باشد! آیا نظریه‌ای ورای تئوری انقلابی طبقه کارگر سراغ دارید؟! لوکالیست‌ها، چه تئوری انقلابی در دست دارند؟ اگر همان تئوری انقلابی طبقه کارگر، یعنی همان مانیفست حزب کمونیست که چکیده آن تئوری است، سودشان در جداسازی طبقه کارگر کردستان ایران از طبقه کارگر ایران چیست؟

اگر چنین است، تفاوت آنها با بوندیست‌های لهستانی چیست؟ سرانجام آن لوکالیست‌ها

فریدون ناظری



اعتراض به کشتار جنایتکارانه سیاهان از طرف ستاره مشهور فوتبال آمریکایی

مقدمه: بورژوازی ایالات متحده و دولت ها و سیاستمداران آن، بویژه در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، گاه مدعی میشدند که خدا آمریکا را آفریده تا تامین کننده و محافظ آزادی و دموکراسی در جهان باشد. در پرتو چنین ادعایی بورژوازی و کابینه های آمریکا مرتکب جنایاتی گسترده و تکان دهنده شدند. آنها با همین شعارهای تو خالی به استعمار کارگران داخل و خارج، غارت منابع جهان و راه انداختن جنگها و کودتاهای بسیار و راه انداختن جنگ سرد پرداختند. جرج دبلیو بوش پسر، رئیس جمهور وقت آمریکا، در کنار پخش دروغ پیرامون وجود سلاح های کشتار جمعی در عراق حمله به این کشور در ۲۰۰۳ میلادی را به بهانه صدور آزادی و دموکراسی به آن کشور توجیه کرد. اکنون پرچم و سرود "این فرستادگان خدا" به اعتراض به جنایات نهادینه در پلیس اینکشور علیه سیاهان و رنگین پوستان مورد بی احترامی قرار گرفته است. نوشته کوتاه زیر به این امر مهم می پردازد که نیروهای سوسیالیست و چپ ایرانی به غفلت از کنار آن گذشته اند.

کالین کاپرنیک Colin Kaepernick، ستاره نامور فوتبال آمریکایی در بازی پیش فصل ۲۰۱۶ به اعتراض به کشتار سیاهان توسط پلیس به هنگام پخش سرود ملی آمریکا از جایش برخاست. این اقدام ستایش انگیز و بسیار شجاعانه او و از طرف نیروهای راست مورد سرزنش و از جانب نیروهای آزاده و چپ وسیعا مورد تقدیر و از جانب صدها ستاره فوتبال مورد حمایت و تقلید قرار گرفت. بازیکنان و تیمهای دیگری نیز از این اقدام او تبعیت کردند. رادیو آلمان طی مطلبی که در ۲۵ سپتامبر و تحت عنوان "اعتراض ورزشکاران آمریکا به توهین های ترامپ" پخش کرد نوشت:

"هنرمندان بزرگی چون استیوی واندر و همچنین قهرمانان جنگی آمریکا همبستگی خود را با معترضان سیاه پوست آمریکا اعلام کرده اند. کهنه سربازان آمریکایی در بیانیه ای در این باره اعلام کرده اند: «حق اعتراض ورزشکاران و همه شهروندان آمریکا حقی است که ما

داد: شما شخصی دارین به نام هیلاری که بچه های سیاه و نوجوانان سیاه رو غارتگران قهار نامیده. شما دونالد ترامپی دارین که علنا نژاد پرسته. دلیلی نداره من از کسانی دفاع کنم که کارهای غیرقانونی انجام داده ن. راستش اگه کس دیگه ای به غیر از من این مواضع رو داشت الان جاش تو زندان بود. خوب، این مملکت به طور واقعی از چی دفاع میکنه؟" (۱)

واشنگتن تایمز در ۲۹ سپتامبر نوشت که بنیاد کالین کاپرنیک علاوه بر ۹۰۰ میلیون دلاری که تاکنون به گروههای "ضد جنایات پلیس" کمک کرده ۲۵ هزار دلار هم به گروه "اقدام مستقیم" اختصاص داده که مقاومت در برابر جنایات پلیس را سازمان می دهد.

در سپتامبر ۲۰۱۷ دونالد ترامپ، رئیس جمهور نژاد پرست آمریکا در تویتر خود نوشت هر کدام از تیم های "لیگ ملی فوتبال" که به هنگام برافراشتن پرچم و نواختن سرود ملی آمریکا خبردار نایستد باید اخراج شوند. بسیاری از اعضای تیم های ۳۱ گانه عضو لیگ به اعتراض

به این اظهارات به هنگام مراسم ها یا در رختکن ماندند و یا بازو در بازو افکنده و روی زانوی خود نشستند. روزنامه گاردین در شماره ۲۴ سپتامبر طی گزارشی تحت عنوان: "کالین کاپرنیک برنده شد." مطالبی نوشت که من مهمترین ترین آنها را نقل به معنی میکنم.



ترامپ آن فوتبالیست هایی

را "حرامزاده" خواند که به عنوان اعتراض به هنگام به اهتزاز درآوردن پرچم و نواختن سرود ملی آمریکا در مسابقات خبردار نمی ایستند. اصطلاح "حرامزاده ها"، که ادای آن از رئیس جمهور آمریکا انتظار نمی رفت و کلا لحن نامناسب او بحث های زیادی برانگیخت.

گاردین در ادامه نوشت که به این ترتیب بحث پیرامون تبعیض و ستمگری علیه

افتخارات فوتبال را از من بگیرند مهم نیست، زیرا من از چیزی دفاع کرده و خواهم کرد که برحق است."

از آنجا که اقدام کالین در گرماگرم انتخاب ریاست جمهوری و رقابت بین هیلاری کلینتون و دونالد ترامپ انجام گرفت در مصاحبه ای از او پرسیدند که آیا اقدامات او در خدمت کمپین هیلاری نیست. او به طرز هوشیارانه جواب

چهره های ماندگار

چهره‌ی "چه"

این بار با

ارنستو چه گوارا

(زاده‌ی ۱۴ ژوئن ۱۹۲۸

- جان باخته ۹ اکتبر ۱۹۶۷)

همراه می شویم:



سلیا ده لاسرنا، که هر دو از طبقه بورژوا و اشراف آرژانتینی بودند. نخستین فرزند از پنج فرزند خانواده بود. پدر پشتیبان جمهوری و مبارزه علیه فرانکو در جنگ داخلی اسپانیا و خانه‌اشان در آرژانتین، پناهگاه مبارزین اسپانیایی بود. پدر میگفت: «در رگ‌های فرزندم، خون رزمندگان ایرلندی جاری است». پدر بزرگ پدری او، «پاتریسیو خولیان لینچ» در میان بزرگترین داراییان آمریکای جنوبی و از سوی مادر، تبارش به «خوزه ده لاسرنا ای هینوخوسا» آخرین فرماندار اسپانیایی پرو باز می‌گردد با ریشه در باسک و ایرلند.

چه‌گوارا، کودکی را با شطرنج تجربه کرد و به شعر پیوست. او شعرهای پابلو نرودا، شاعر انقلابی شیلی، فدریکو گارسیا لورکا، نامی درخشنده در میان تمامی شاعران که او هم مرگش همانند «چه» افسانه شد آنگاه که به فرمان فرانکو فاشیست در اوت ۱۹۳۶ در بیابان‌های کولونیا در اسپانیا تیرباران شد، و شعر دیگر شاعران جهان را زمزمه کرد. در خانه‌ای پرورش یافت، همانند کتابخانه با هزاران کتاب که به او مجال می‌داد تا کارل مارکس، فریدریش انگلس، ویلیام فالکنر، امیلیو سالگاری، آندره ژید، ژول ورن، جواهر لعل نهرو، آلبر کامو، فرانسیس کافکا، ولادیمیر لنین، ژان پل سارتر، آنتول فرانس و بسیاری از دیگران را بخواند.

سال ۱۹۵۰، دانشگاه بوئنوس آیرس را ترک کرد و به تنهایی با دوچرخه‌ای که انجین کوچکی به آن بسته بود سفر ۴۵۰۰ کیلومتری خویش را در روستاهای تنگدست جنوب برای کشف آغاز کند، جستجویی که سال بعد با سفری ۹ ماهه و مسافتی ۸۰۰۰ کیلومتری ادامه یافت. ارنستو، دانشجوی ۲۳ ساله‌ی رشته پزشکی در این ادامه، به همراه دوست بیولوژیست خود، آلبرتو گرانادو، بیشتر با موتورسیکلت، سرزمین‌های آمریکای لاتین و جنوبی را در می‌نوردد. او در این گشت و گذرها، ستم و ناداری و تحقیر

چهره‌ی درخشان انقلابی و نامدارترین انترناسیونالیست آرمانخواه، با او که مثل رؤیا بود، و در زندگی، پرشور و امیدبخش، مانند رقص ماه در برکه‌های شب و افسانه در مرگ امید بخش خویش. او که در همان حال، جنایت بارترین سرشت و سیمای سرمایه‌داران را بر سکوی خونبارترین نمایشخانه‌ی جهان بر رشته کوه‌های آند و معادن مس، به نمایش گذاشت.

امروز از تیرباران چه گوارا ۵۰ سال می‌گذرد. آیا در ۳۹ سالگی به فرمان سران امپریالیسم آمریکا در بولیوی در حالیکه پیکرش سرخ گلوله بود و از انقلاب سخن می‌گفت تیرباران نشده بود و زنده می‌ماند، اکنون ۸۹ سالگی خویش را می‌دید! هرگز! او همیشه سرمایه‌داران درنده را با کفتاران دست آموزشان مویه‌کشان در پی خویش داشت و پیوسته، مرگ سایه به سایه با چنگ و دندان، در ردپای اش روان بود. «چه» در پی مرگ نبود. با آنکه از مرگ، گریز و گریزان نبود، بی‌آنکه مرگ را به استقبال بشتابد. پارادایم پارتیزان‌های راه رهایی چنین است، زیستن در مرگ و در ستیز با مرگ، برای آفرینش رؤیا. که خود می‌گفت: «در یک انقلاب یا پیروز می‌شوی یا جان می‌بازی، رفقای بسیاری در این روند به سوی پیروزی (درخون) فرو می‌غلتنند.»

«چه» در پی کشف حقیقت، و در جستجوی شناخت، بی‌پروا و بی‌تاب است. فضیلت در رزم و کشف معنا و معنای کشف می‌جوید. بی‌قرار است، در راه آرمان؛ از شطرنج به شعر، از شعر به دانش، عاشق تا به گشت سرزمین‌های لاتین، و یابش و پیوستن، از دریا تا به کوه و صحرا، از مکزیک تا کوبا و از کنگو تا الجزایر، و همه‌ی سرزمین‌های جنوب و لاتین آمریکا، در بولیوی و بر نام نگاهش، وقاریخش سینه‌های مردم و نور امید می‌بخشید با پیام و شعر و سرود و نام‌اش که زندگی جاودانه یافت.

ارنستو گوارا در شهر «روزاریو» در آرژانتین چشم به جهان گشود. پدرش، ارنستو گوارا لینچ و مادرش،

سیاهان سراسری شد و این چیزی بود که کالین میخواست.

کالین، که خود را چپ میخواند، در یک مصاحبه گفت: "در ۲۱ سالگی به لیگ ملی فوتبال پیوستم. در آن زمان از عملیات‌ها و اقدامات پلیس نفرت داشتیم، اما کارهای خشونت آمیز را به این و آن فرد پلیس نسبت میدادم. نمیدانستم که چه نیروهایی پشت این اقدامات جنایتکارانه خوابیده اند. اکنون و پس از مطالعات چندی پی بردم که اقدامات پلیس سیستماتیک بوده و توسط سازمان‌ها و "سفید‌های برتر" حمایت میشود."

نوشته اند کالین، که از مادری سفید و پدری سیاه، زاده شده تحت تاثیر جنبش "زندگی سیاهان مهم است" می‌باشد. بعد از بحران عمیق نظام سرمایه داری، که از سرمایه مالی شروع شد و هنوز ادامه دارد حرکت جامعه آمریکا به چپ سرعت گرفته و این امر در سه جنبش خود را نمایانده است. جنبش "اشغال وال استریت"، جنبش حمایت از برنی ساندرز و جنبش "زندگی سیاهان مهم است". این جنبش‌ها، که عمدتاً مطالبات سوسیال دموکراتیک دارند، می‌توانند هموار کننده راه غلبه سوسیالیسم علمی برای ناراضیان ضد سرمایه و ضد دولت امپریالیستی آمریکا باشند و به همین جهت مونیتور کردن آنها برای سوسیالیست‌ها خیلی مهم است.

اکتبر ۲۰۱۷

(۱) تا اینجا نقل قول‌ها از مقاله زیر ترجمه شد:

Professional football
quarterback Colin
Kaepernick protests US
police killings
By Alan Gilman

August ۲۰۱۶۳۰



سال ۱۹۴۳ و برای ۱۲ سرنشین و به همین نام ساخته شده بود. او در تمرین‌های رزمی به سان بهترین پارتیزان شناخته شد. «کشتی» کهنه‌ی گرانا، در کرانه و در حال پهلو گرفتن بود که به وسیله‌ی ارتش باتیستا زیر آتش گرفته شد. از ۸۲ پارتیزان همراه، شماری به خون خفتند و بسیاری دستگیر شدند. تنها ۲۲ نفر در میان آتش مسلسل و خون گذشتند. چه‌گوآرا و فیدل و راتول کاسترو و کاملیو در شمار زنده‌ها بودند. چه‌گوآرا نوشت: «در همین درگیری خونین بود که من تجهیزات پزشکی را کنار گذاشتم و برای جنگیدن از دست یکی از هم‌زمان به خون افتاده، سلاح برداشتم» این گروه جان به در برده سرانجام بر فراز و پناه گاه‌های کوه‌های سییرا مائسترا (Sierra Maestra) سنگر گرفتند. در آن کوهستان بود که از سوی گروه پارتیزانی فرانک پاپس پسکوئرا (Frank Pais) و نهادهای خلقی پشتیبانی شدند. فرانک پاپس انقلابی، در رهبری گروه نقش کلیدی داشت که در سال ۱۹۵۷ در حالیکه برادر و هم‌رزمش چند ماه پیش از آن در راه مبارزه جانباخته بود، به همراه رفیق خویش، راتول پاخو در سانتیاگو در خانه‌ی تیمی محاصره شدند و در نبردی نابرابر جان باختند. فرانک سازماندهی و رزمندگی محبوب برزگران بی‌زمین و کارگران بود. کارگران سانتیاگو برای بزرگداشت او به یک اعتصاب همه‌گانی دست زدند. در آن روزان و شبان است که «چه» از آن روزها به نام «سخت‌ترین روزگار» یاد می‌کند.

فیدل کاسترو، «چه را به عنوان رهبر هنگ دوم لشکر برگزید. نخستین اقدام «چه» برای حمله به یک پادگان در بیکیئو (Bueycito) درست بنا به نقشه پیش نرفت. هم‌زمان ارنستو، در زمان تعیین شده به محل قرار نرسیدند و او به ناچار، به تنهایی حمله را شروع کرد. «چه» کوشید یکی از نگهبان‌های مسلح دشمن را دستگیر کند، اما نگهبان گریخت و او به سویش نشانه رفت اما سلاح‌اش از کار افتاد. ارنستو، زیر بارانی از گلوله به سویی دوید که یارانش موضع گرفته بودند. آنان با شنیدن صدای تیراندازی، پادگان را به رگبار گرفتند. پادگان دشمن تسلیم شد.

چه‌گوآرا در سازماندهی یک مرکز رادیویی مخفی به نام رادیوی شورش (Radio Rebelde) در فوریه‌ی ۱۹۵۸ نقش اساسی داشت. رادیو شورش، ارگان ارتباط گیری، پیام، تبلیغ و تهییج انقلابی بود. در روزهای آخر ژوئیه سال ۱۹۵۸ چه‌گوآرا نقشی کلیدی در نبرد لاس مرسدس (Battle of Las Mercedes) ایفا کرد. او به همراه هم‌زمان شجاع خویش، ۱۵۰۰ نفر

و دست به کار شد، اما «آربنز» به ناچار در آتش کودتا، به سفارت مکزیکی پناهنده شد و از پشتیبانانی مانند هیلدا و ارنستو خواست که گوآتمالا را ترک کنند. هیلدا دستگیر شد و ارنستو به کنسولگری آرژانتین پناه برد. چه‌گوآرا به اجبار، به همراه هیلدا به مکزیکی شتافت و در آنجا به یاری وی، به «جنش ۲۶ ژوئیه» انقلابیون کوبایی به رهبری فیدل کاسترو و راتول معرفی شد. در همین پیوستن بود که گوآرا، با لقب «چه» (che) که به زبان آرژانتینی به سان «رفیق» به کار می‌رود نامیده شد. «چه» و هیلدا، در سپتامبر ۱۹۵۵ در مکزیکی شریک زندگی یکدیگر شدند و در فوریه ۱۹۵۶ دختری به نام هیلدا بناتریس هیلدیتا گوآرا از آنان به دنیا چشم گشود. زندگی همزی میان هیلدا و چه‌گوآرا در ۱۹۵۹ به جدایی پایان گرفت. هیلدا در کتاب «خاطرات زندگی من با چه‌گوآرا» این زندگی مشترک را به نوشتار آورده و تا پایان عمر ارزنده و زیبای خویش به آرمان‌های انقلابی مشترک با چه‌گوآرا وفادار ماند.



کودتا در گوآتمالا برای ارنستو این آزمون را به بار آورد که جز با سازماندهی مسلح توده‌ها و پیشتاز انقلابی، نمی‌توان سلاح سرمایه را در هم کوبید. وی در این هنگام، به سوی مبارزه مسلحانه و آرمان سوسیالیستی جهت گرفته بود. در مکزیکی سیتی در پی پیوستن به سازمان «جنش ۲۶ ژوئیه» کوبا به رهبری فیدل کاسترو، روز ۲۵ نوامبر ۱۹۵۶ از مکزیکی با کشتی «گرانما» (Granma) «مادر بزرگ» با کاستروها و «کامیلوسی ان فواخوس» (Camilo Cienfuegos) [رزمندگی جوان کارگری که در سن ۲۷ سالگی در بهار پیروزی انقلاب کوبا، روز ۲۸ اکتبر ۱۹۵۹ در یک ماموریت نظامی نیروی هوایی با هواپیمای نظامی در سواحل فلوریدا ناپدید شد] و... به سوی کوبا همراه شد تا در برابر دیکتاتور دست‌نشانده‌ی آمریکا، «فولخنسیو باتیستا» مبارزه کند. این لنج در

برده‌گان استثمار سرمایه داران به ویژه نقش امپریالیسم را می‌بیند. در شبلی با کارگران معادن مس رفیق می‌شود و با گروه مخفی کمونیستی دیدار می‌کند که حتی یک پتو هم نداشتند و خویش را «قربانیان گوشت و خون لرز از استثمار سرمایه‌داری» می‌نامیدند. او در پی ریشه‌های این ناهنجاری‌های طبقاتی برای رهایی، با ستمبران دمساز شد. همراهی در جنگ طبقاتی، یک فضیلت بود و یک اتیک انقلابی و او این را دریافته است. عامل و کارگزاران این جنایت را یافته است: مناسبات سرمایه‌داری، او، نقش حکومت ابراستثمارگران جهان، در ایالات متحده آمریکا را در سرزمین‌های پیرامونی و وابسته دید. ژوئیه ۱۹۵۳ گوآرا باردیگر به سفر بال گرفت: بولیوی، پرو، اکوادور، پاناما، کاستاریکا، نیکاراگوئه، هندوراس و ال سالوادور را درنوردید و در گوآتمالا ماندگار شد و دانش پزشکی را پی گرفت. دسامبر ۱۹۵۳ گوآتمالا، جایی که رئیس جمهور، «خاکوبو آربنز» (Jacobo Arbenz) به توهم به رفم ارضی کوشید تا نظام لاتیفوندا (latifundia) یا کلان زمینداری را به سود برزگران بی زمین و تهی دست براندازد. در سفر به گوآتمالا به تلاش‌های خوشبینانه‌ی «خاکوبو آربنز»، با رئیس جمهور گوآتمالا برای رفع «ستم» همراه شد، اما با کودتای سازمان سیا به دستور کمپانی یونایتد فروت (انحصار غارت میوه‌ها به ویژه موز)، همه‌ی توهم‌های عموم خلقی فروریخت. این خود، آزمونی بود برای رویکرد انقلابی چه‌گوآرا.

در گوآتمالیستی، گوآرا با زن انقلابی، اقتصاددان و نویسنده‌ی پرویی، «هیلدا گادا آکوستا» (Acosta Gadea Hilda) زاده شده در مارس ۱۹۲۱ در لیما، پایتخت پرو و درگذشته در هاوانا، فوریه ۱۹۷۴) آشنا شد. فعالیت‌های هیلدا در پرو، در سال ۱۹۴۸ به تبعید انجامیده بود. هیلدا نخستین بار، در دسامبر ۱۹۵۳ با چه‌گوآرا در گوآتمالا دیدار کرد. او از رهبران چپ «اتحاد انقلابی خلق آمریکا»

(American Popular Revolutionary Alliance (APRA) و نخستین زن دبیر اقتصاد در کمیته اجرایی این اتحاد انقلابی بود. هیلدا، چه‌گوآرا را با چند مقام رسمی دولت «آربنز» آشنا کرد. در ۱۵ می سال ۱۹۵۴ ارسال یک کشتی توپ و سلاح سبک از سوی دولت چپ چکسلواکی که از اقمار شوروی بود برای آربنز، کودتای آمریکایی سیا (CIA) را شتاب بخشید. در برابر کودتا، ارنستو به سازماندهی و عملیات نظامی هسته‌های رزمی جوانان کمونیست پیوست. این تلاش ناکام ماند؛ بار دیگر برای مبارزه مسلحانه و پارتیزانی آماده

قوام نکرومه‌ها، به قدرت بنشینند. چه گوارا، در تلاش و نگرش بود تا این مبارزات سمت و سوی ضد سرمایه‌داری یابند. او با تدارک سازماندهی نیروهای انقلابی و پارتیزانی به بولیوی شتافت. نزدیک به یکسال دردشوارترین شرایط با نیرویی انگشت شمار اما جان برکف شجاع و انقلابی در جنگل‌ها و کوه‌های بولیوی در برابر ارتش بولیوی و سیا جنگید.

«هر اقدام ما، بانگ نبردی است، علیه امپریالیسم... مرگ هر مکان و هر زمان ممکن است ما را غافلگیر کند. بگذار به او خوش آمد بگوییم، به این شرط که فریاد پیکار ما، دستکم به گوش‌های شنوایی رسیده باشد، و دستان دیگری سلاح‌هایمان را بردارد».

در بامداد ۸ اکتبر ۱۹۶۷ در نزدیکی له هیگوارا (La Higuera) دهکده کوچکی در بولیوی و همجوار کوه‌های آند، چه‌گوارا به همراه با شش تن یاران‌اش به محاصره دو گروهان ۱۸۰۰ نفره از ارتش بولیوی - که به وسیله مأموران سیا و افسران آمریکایی فرماندهی می‌شد - درآمدند. در آن شرایط بدون خوراکی و آب، از پای در آمده، و چه‌گوارا، دوبار زخم و با شانه‌های خونین، سلاحش از کار افتاد و فریاد زد من: چه گوارا هستم، زنده‌ام بیش از مرده‌ام برایتان ارزش دارد. کفتاران سرمایه، بر او تاختند، او را به تخته بند بستند و به دبستان کلبه مانند خشتی بردند. در پی ساعتها تلاش برای بازجویی، در حالیکه از آرمان‌هایی می‌گفت، و با نگاه و زبان، سراییشان را به حقارت گرفته بود، به صورت آدمیرال بولیویایی آب دهان افکند. چه گوارا، صدای تیرباران رفقایش را می‌شنید.

فرمان تیرباران از کاخ سفید و مستقیم به دستور لیندون جانسون، رئیس‌جمهور وقت صادر شده بود. یکی از دژخیمان پیش از تیرباران، از چه‌گوارا پرسید: به بی‌مرگی خود می‌اندیشی! او پاسخ داد نه! به جاودانگی انقلاب می‌اندیشم! هنگامیکه گروهان تران (Teran) وارد شد، به این مزدور گفت: برای کشتن من آمده‌ای، بزدل! بدان که یک انسان را می‌کشی! و او با گلوله بر «چه» آتش بارید. پنج گلوله بر ران‌ها، ۲ گلوله بر شانه‌ها و دو گلوله بر سینه و گلو. پیکرش را به بیمارستانی در بولیوی بردند، دو دستش بریده شد تا برای تعیین اثر انگشت به آرژانتین فرستاده شوند که چندی بعد، پس از تایید به کوبا بازگردانده شدند. پیکرش را در مکانی پنهان، به خاک سپردند. جان‌باختن چه در ۱۵ اکتبر ۶۹ در کوبا از زبان فیدل کاسترو اعلام شد و ۱۸ اکتبر میلیون‌ها تن در کوبا و سراسر جهان به خیابان‌ها آمدند تا یاد و راهش را گرامی بدارند. روز ۱۷ اکتبر ۱۹۹۷ سرانجام باقمیانده پیکر چه‌گوارا و ۶ تن از هم‌زمانش



عین حال، با راستی و درستی سخن خواهد گفت... باید شاهد خانه تکانی و حرکت رو به جلوی این مجمع باشیم. ... باید مجمع عمومی نوزدهم در تاریخ سازمان ملل همواره برجسته شود و در یادها بماند. ...»

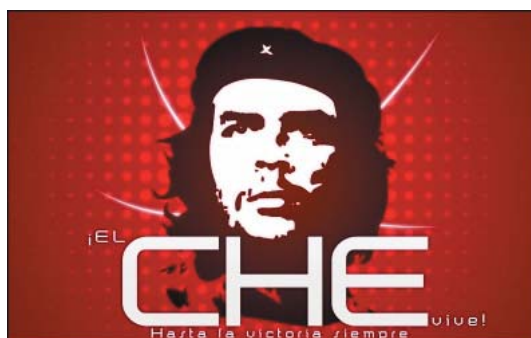
در سال ۱۹۶۵ بود که سازمان «جنش ۲۶ ژوئیه» به حزب کمونیست کوبا، فرا روئید. «چه»، آرمان‌گرایانه، با امید به برانگیختن انقلاب و با سرشتی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۶۵ میلادی، با کناره‌گیری از تمامی پست‌ها و مسئولیت‌ها، کوبا را به قصد ادامه‌ی انقلاب ترک کرد. چه‌گوارا، با این بیان که «انقلاب ما برای همه‌ی کشورهای آمریکای لاتین سرمشق است». نخست به آفریقا سفر کرد، تا در کنگو، آزمون‌های نبرد پارتیزانی را با انقلابیون کنگو به شراکت بگذارد. به بیان رئیس‌جمهور الجزایر، «احمد بن بلا»، چه‌گوارا بر آن بود که آفریقا امکان پیروزی خیزش ضدامپریالیستی بیش از دیگر سرزمین‌هاست. ارتش مزدور آفریقای جنوبی به فرماندهی «مایک هوارا» به همراه ارتش کنگو و سیستم جاسوسی و نظامی آمریکا در برابر نقشه‌های چه‌گوارا درآمدند. اردوگاه سرمایه‌داری دولتی در شوروی از سرشت انقلابی تھی، راه مسالمت‌آمیز با امپریالیسم را برگزیده بود، آفریقا بی پشتیبان مانده بود و خیزش ناکام ماند. خیزش‌های طبقات میانه در کشورهای زیر سلطه استعمار و پیرامونی سرمایه، آخرین تلاش‌های خویش را زیر نام مبارزات «آزادبخش» و استقلال طلبی و ناسیونالیستی به امید «رفع ستم ملی» به آزمون می‌گذارند. در این جنگ‌های فراطبقاتی، کارگران و تھی‌دستان شهر و روستا، قربانی می‌شدند تا ناصرها و سوکارنوها، بن بلاها و

از گارد ویژه‌ی «باتیستا» را که فرمان کشتار رهبران گروه و نابودی جنبش را داشتند، تسلیم کرد. او سپس رهبری یک هنگ دیگر را بر عهده گرفت تا در غرب موضع گیرند و در لحظه‌ی مناسب به سوی هاوانا یورش برند. در روزهای پایانی دسامبر ۱۹۵۸ چه‌گوارا به هنگ جان برکف خود فرمان داد تا به سانتا کلارا (Santa Clara) حمله کنند. این حمله آخرین مقاومت سپاهیان حکومت را درهم شکست و سانتا کلارا آزاد شد. رادیوی شورش پیروزی هنگ گوارا در شب سال نو در تسخیر شهر را اعلام کرد. ارتش و فرماندهان حکومت دست‌نشانده آمریکا، یکی در پی دیگری با خیزش سراسری و مسلحانه‌ی کارگران و تھی‌دستان شهر و روستا تسلیم شد. نخستین روز سال ۱۹۵۹ باتیستا از کوبا گریخت. مرحله سیاسی یا نخستین گام انقلاب به پیروزی می‌رسد. چه‌گوارا، خود اعلام کرد: «انقلاب کوبا، یک انقلاب طبقاتی نیست؛ بلکه جنبشی رهائی‌بخش است».

در پی پیروزی، چه‌گوارا مسئولیت‌هایی به عهده می‌گیرد: بررسی جنایت‌های جنگی و قاتلین، اصلاحات ارضی زمین‌های کشاورزی در پست وزیر صنایع، سازماندهی و رهبری کارزار سواد آموزی، مسئولیت ریاست بانک ملی و مدیر آموزشی نیروهای مسلح کوبا و انجام سفرهای بین‌المللی به عنوان سفیر کوبای انقلابی، آموزش پارتیزان‌ها و ارتش خلق برای در هم شکستن توطئه رابرت کندی رئیس‌جمهور آمریکا و حمله نظامی آمریکا و ضدانقلاب در «خلیج خوک‌ها» و درهم شکستن این حمله. «چه‌گوارا» در سال ۱۹۵۹ از کشورهای آسیایی و آفریقایی دیدار کرد و در سال ۱۹۶۰ به همراه گروه اقتصادی از کوبا به کشورهای بلوک شرق سفر کرد. سپس به چین و کره شمالی رفت. در سال ۱۹۶۲ رهبری گروه اقتصادی دیگری را در سفر به شوروی داشت و چنین دیداری دوبار دیگر انجام گرفت. در سال ۱۹۶۳ در یک کنفرانس اقتصادی در الجزایر شرکت کرد و در مارس سال ۱۹۶۴ به نمایندگی از کوبا در کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل متحد در ژنو حضور یافت.

ارنستو، در دسامبر ۱۹۶۴ در نوزدهمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک به نمایندگی از کوبا سخنرانی کرد. گوشه‌ای از سخنان او:

«... کوبا به اینجا آمده است تا موضع خود را درباره مهم‌ترین مسایل مورد مجادله اعلام کند و این کار را با احساس مسوولیت تمام و تا جایی که امکان دارد، از این تربیون به انجام می‌رساند و در



• حتی مرگم را هم شکست به حساب نمی‌آورم. به جای آن تنها حسرت ترانه‌ای ناتمام را با خود به گور خواهم برد.

• «...» گابریل گارسیا مارکز، نویسنده انقلابی بولیویایی، بنیانگذار رئالیسم جاودویی در ادبیات برای چه‌گوآرا می‌سراید:

«و مرد افتاده بود.

یکی آواز داد: دلاور برخیز!

و مرد هم چنان افتاده بود.

دو تن آواز دادند: دلاور برخیز!

و مرد هم چنان افتاده بود.

ده‌ها تن و صدها تن خروش برآوردند:

دلاور برخیز!

و مرد هم چنان افتاده بود.

هزاران تن خروش برآوردند:

دلاور برخیز!

و مرد هم چنان افتاده بود.

تمامی آن سرزمینیان گرد آمده اشکریزان

خروش برآوردند:

دلاور برخیز!

و مرد به پای برخاست

نخستین کس را بوسه‌ای داد

و گام در راه نهاد...»

و جوانه‌های جهان می‌خوانند همراه با

نرودا و مارکز و کارلوس پوئلا

...»

به دوست داشتن ات خو گرفته‌ایم

پی آن فراز تاریخی

آنجا که خورشید شهامت ات

مرگ را به زانو درآورد.

...»

کارلوس پوئلا در شعر (بدورد فرمانده Hasta

siempre Comandante)

۱۴ اکتبر ۲۰۱۷



➔ به کوبا بازگردانده شد تا در شهر «سانتا کلارا»، جایی که فرماندهی آخرین رزم پیروز انقلاب کوبا را به عهده داشت، آرام گیرد. نام تنی چند از رزمندگان جان باخته در آخرین نبرد همراه چه‌گوآرا: «ایتی»، «کوکو پردو» بولیویایی، «تومایینی» از کوبا و رفقای با نام‌های مستعار «خولیو پابلو آنیستو» و «ووو مشخص» شده است.

دفتر یادداشت‌های «چه» از ۷ نوامبر ۱۹۶۶ یعنی نخستین روز ورود به «نانکاهوازا» در بولیوی تا غروب خورشید نبرد ۱۷ اکتبر ۱۹۶۷ دره‌ی یورو، دو روز مانده به تیربارانش به یادگار مانده است. این دفتر، سندی است ماندگار از رزم و اراده‌ی پولادین یک انسان انقلابی که آنچه را که در اندیشه و توان داشت به رهایی کارگران و ستمبران پیشکش کرد.

و «چه» به جلادان چنین گفت:

«من، دارای هدف

و شما تنها دارای گلوله،

آرزو کنید که با تمام شدن گلوله هایتان، زنده نباشم.

و این را بدانید که پشت این نقاب، فقط تکه‌هایی از استخوان و عضله پنهان نشده، در پشت آن نقاب، یک آرمان جای دارد، و آرمانها ضد گلوله اند!»

او را قدیس، مسیح سرخ، کمونیست، بلشویک، دن‌کیشوت، آرمانخواه و سودایی، و هرچه از سوی دوست و دشمن به زبان آید نامیده‌اند، ژان پل سارتر فیلسوف عصر ما، او را «روشنفکر و کاملترین انسان عصر ما» نامید. «چه» رفیق کارگران بود و همانند فروغی جاودان الهام بخش و الگوی مبارزه برای رهایی از ستم طبقاتی گردید. از او اسطوره و کاریسما نمی‌سازیم، که خود از آن‌ها بیزار بود. اما مردمانی که نیروی رهایی‌بخش خویش را نمی‌شناسند و قهرمان نمی‌بینند، قهرمانان خویش را در ذهن، ماوآء

خویش می‌آفرینند تا منجی‌اشان باشند. اندیشه‌ی چه‌گوآرا در گام‌های انسانی و لابلای سخنان و گفتارهایش، اوج ووالایی انسان را می‌رساند. در «چه‌گوآرا»، اصول انسانی می‌درخشد، چون آفتاب صبح بهاری از ستیغ‌های کوه‌های جهان. در فرازهای زیر:

• امید به آینده، اندوه را می‌شوید.

• اگر تو در برابر هر نابرابری از خشم به لرزه می‌افتی؛ بدان که یکی از رفقای من هستی.

• یک انقلابی راستین همان جایی خدمت می‌کند که به او نیاز است.

• باید همیشه آماده باشی تا در ژرفای وجودت هر نابرابری را که بر هر فردی در هر نقطه‌ای از جهان وارد می‌آید، در خویش حس کنی. این بهترین ویژگی انقلابی است.

• انقلاب نخستین آفرینش راستینی است که از بدیهه سرایی به وجود می‌آید... کاملترین نمونه آشفستگی نظم یافته در جهان.

• رسالت یک انسان برای رسیدن به آزادی در صف ایستادن نیست، بلکه برهم زدن صف است.

• پرنده‌ای که از مترسک بترسد، از گرسنگی خواهد مرد.

• شاد بودن تنها انتقامی است که می‌توان از زندگی گرفت.

نماینده‌ی کومه له در خارج کشور

کمیته خارج کشور

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

آدرس های حزب

کمونیست ایران و

کومه له

K.K. P.O.Box75026

750 26 Uppsala - Sweden

Fax: 004686030981

representation@komalah.org

Tel: 0046 8 6030981

0046-707 254 016

kkh@cpiran.org

C.D.C.R.I. Box 2018

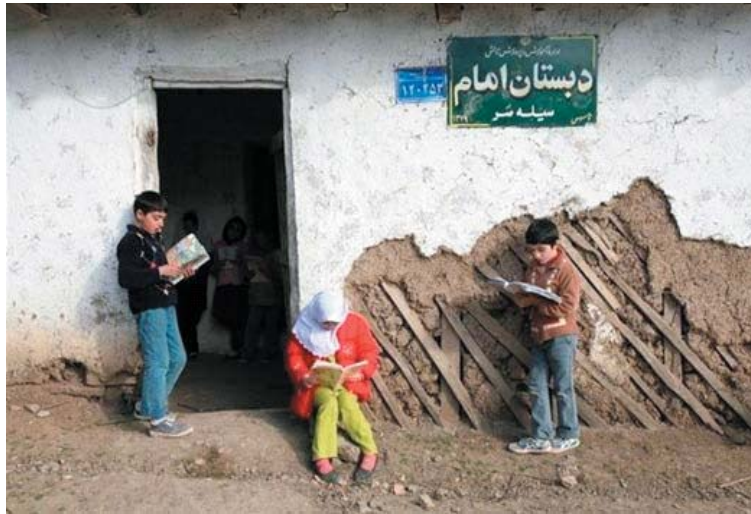
127 02 Skärholmen

SWEDEN

dabirxane.cpi@gmail.com

آریا امانی {عثمان محمدی}

مشکلات آموزشی و مدارس ایران



۹۳ به نزدیک ۱۳ میلیون در سال ۹۶، بیانگر یک فاجعه و جنایت عظیمی است علیه جامعه انسانی. آمارهای حکومت از فاجعه‌ی نه و نیم میلیون نفر بی سواد خبر می‌دهند که این خود بیانگر بحران عظیم اجتماعی و پیامد مناسبات طبقاتی و سیاست‌های حاکمیت و دولت این مناسبات میباشد. افزون بر اینها، وجود یک و نیم میلیون کودک بدون شناسنامه، افشاگر ماهیت این حکومت طبقاتی است.

وجود افزون بر ۷۰۰ دارالقرآن، ۷۰ هزار دانش آموز راهیان نور و اردوگاه‌های مذهبی در میدان‌های مین و جنگ ۸ ساله با وعده نمره بیشتر، کمبود ۲۰۰ هزار کلاس جدید در مدارس عادی دولتی، فرسوده بودن مدارس و طبقاتی بودن مدارس و... همه و همه تصویری از ماهیت ضد علمی و ضد ارزش‌های انسانی حاکم بر مدارس و آموزش و پرورش در ایران است.

مواد ۱۹، ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی حکومت اسلامی، به رایگان بودن آموزش و پرورش ادعا می‌کنند. اما همانند تمامی ادعاهای کاغذی حکومت سرمایه‌داری در ایران، از همان ابتدا آموزش و پرورش در ایران، طبقاتی، ایدئولوژیک و اسلامی شد. سال ۱۳۶۷ سرمایه‌داران، مجوز گرفتند تا زیر نام مدارس «غیرانتفاعی»، با شهریه‌های بالا برای برگزیدگان و آنان که توانایی پرداخت‌های کلان را داشتند مدارسسی بگشایند. آمار دولتی درصد مدارس را ۷۵ درصد دولتی، ۱۷ درصد نمونه و ۸ درصد غیرانتفاعی گزارش می‌دهند. گفتنی است که برای ورود به مدارس دولتی، درجه ۳ که پرداخت دستکم ۵۰۰ هزار تومان ←

آمار نشانگر این واقعیت تلخ است که دست کم ۶ میلیون نفر از کودکان جامعه، از تحصیل بازمانده‌اند. به بیان دیگر، در حکومت اسلامی، طبقاتی در ایران، از هر سه دانش آموز یک نفر از حق آموزش محروم مانده است. بنا به همین آمار دولتی، ۱۳ درصد از دانش آموزان ۱۵ تا ۱۷ ساله به مدرسه نمی‌روند و از تحصیل بازمانده‌اند. این نوجوانان به حکم نابرابری و ستم طبقاتی و در تنگنای مشکلات مالی و اقتصادی مجبور به ترک تحصیل و برای گذران زندگی وارد بازار کار شده‌اند. میلیون‌ها کودک کار و خیابان، تصویری از این جنایت است. رژیم حاکم نه تنها برای بازگرداندن آنها به مدارس هیچ دغدغه‌ای ندارد، بلکه با استفاده از حربه‌های گوناگون، نوجوانان را از پشت نیمکت‌های خشک و بیماری آور مدارس به بازار کار و خیابان پرتاب می‌کند. با این اخراج‌ها از سویی، سرانه‌ی تحصیلی آنها را نمی‌پردازد و هزینه‌های آموزشی میلیون‌ها دانش آموز را صرف نظامی‌گری و حوزه‌های مذهبی و مغزشویی می‌کند. همچنین ۵۰ درصد دانش آموزان دختر استان‌های مرزی به دلایل مختلف از جمله ازدواج اجباری و زود هنگام و یا شرایط سنتی - مذهبی حاکم بر جامعه و یا فقر مالی، ترک تحصیل می‌کنند.

البته به این شمار میلیونی، باید محرومیت از آموزش کودکان کار کارگران مهاجر به ویژه کودکان افغانستانی را اضافه کرد که بنا به قوانین ضدانسانی حاکم بر ایران، از حق داشتن شناسنامه و آموزش و از دیگر اساسی‌ترین حقوق انسانی خود محروم هستند. کاهش آمار ۱۸ میلیونی دانش آموزان در سال

بنا با آمار نامطمئن حکومتی، سال تحصیلی ۱۳۹۶ سیزده و نیم میلیون دانش آموز همراه با یک میلیون فرهنگی و آموزگار (بدون مشخص کردن شمار آموزگاران) در ۱۰۵ هزار مدرسه، در حالی شروع کردند که گنجایش هر مدرسه ۱۲۳۸ دانش آموز اعلام شده است. آمار موجود برای هر ۲۱ دانش آموز یک آموزگار اعلام کرده که با میانگین کلاس‌های ۴۰ دانش آموزی رقمی دروغین است. از سوی دیگر خبرگزاری صدا و سیما حکومتی از کمبود ۶۰۰۰۰ آموزگار پرده بر می‌دارد و می‌افزاید که «از ۳۰۰ هزار نیرو فقط ۶۰ هزار نفر آموزش فرهنگی دیده‌اند». درصد بالایی از این آموزگاران حق‌التدریسی‌ها گزارش شده‌اند که بدون استخدام دائم و بدون آموزش‌های لازم هستند. (خبرگزاری صدا و سیما جمهوری اسلامی - امیر حسن ذوالفقاری)

چنین کمبودهایی می‌تواند تاثیر منفی بر کیفیت آموزشی داشته باشند که البته از چنین حکومتی جای هیچ انتظاری جز نابودی نیست. در چنین شرایطی، دانش آموزان از کمبود شدید فضاهای آموزشی در مدارس رنج می‌برند و همیشه کلاس‌ها پرسر و صدا و پرجمعیت با دیوارهای فرسوده در حال تخریب هستند.

از نگاه آماری شمار نزدیک به ۸ میلیون دانش آموز در دوره ابتدایی، ۳ میلیون دانش آموز در متوسطه اول و ۲ میلیون دانش آموز در متوسطه دوم مشغول به تحصیل هستند، و این در حالی است که با نگاهی گذرا به هرم جمعیتی ایران متوجه می‌شویم که باید ۱۸ میلیون نفر از جمعیت ایران در سن تحصیل باشند. این

برای ورود به کلاس اول ابتدایی، و پرداخت شهریه‌های میلیونی با کلاه شرعی و فریبکارانه‌ی «کمک مردمی» اجباری است و بدون این پرداخت ورود به مدرسه برای فرزندان کارگران و تهی‌دستان شهر و روستا- که اگر کاری بیابند با دستمزدی تا یک پنجم زیر خط فقر، باید شب را به صبح برسانند- ناشدنی است، تا چه رسد به دسترسی به مدارس «نمونه» و «غیرانتفاعی». تهیه لباس و نوشت افزار و هزینه رفت و آمد و دیگر هزینه‌های آموزش، هزینه‌هایی نیست که در توان کارگران و تهی‌دستان شهر و روستا و لایه‌های پایینی جامعه‌ی طبقاتی در ایران باشد.

احساس امنیت و آرامش از نظر سخت‌افزاری، تاثیرهای سازنده‌ای بر آموزش و پرورش و بر عملکرد آموزشی دانش‌آموزان دارد. اما در سیستم آموزشی رژیم به این اصل مهم نه تنها توجهی نمی‌شود، بلکه به تعطیلی مدارس نیز پافشاری می‌کنند. این در حالی است که تقریباً ۹ ماه از سال دانش‌آموزان در مکان‌هایی زندگی را به سر می‌برند که باید به راستی آموزشی باشند و باید مدارس از نظر لوازم سخت‌افزاری مانند میز و تخته و نیمکت و وسایل گرمایشی و خنکی و بهداشتی و کامل باشند، اما آمارهای موجود، بیانگر چیز دیگری است. بنابه گفته مقامات دولتی صدها روستا و نقاط دور افتاده ایران، فاقد معلم و مدرسه، امکانات ایمنی و گرمایشی‌اند. بیهوده نیست که نماینده ایدۀ در مجلس شورای اسلامی با اشاره به بازدید خود از یکی از روستاهای این شهرستان، و با مشاهده وضعیت مدارس می‌گوید: «جای نگرانی دارد که پس از گذشت ۳۷ سال از انقلاب، دانش‌آموزان این شهرستانها در محل نگهداری حیوانات تحصیل می‌کنند و به همین سبب به وزیر آموزش و پرورش تذکر می‌دهم». و ادامه می‌دهد که «سی درصد از مدارس ایران فرسوده هستند و حدود چهار میلیون دانش‌آموز در مدرسه‌هایی درس می‌خوانند که امکانات و ایمنی مناسبی ندارند».

این اعتراف، بدان معناست که هیچ‌گونه معیار اندک ایمنی در آنها وجود ندارد و خطراتی مانند سقوط سنگ و سقف و گچ و مصالح به‌کاربرده شده می‌تواند جان دانش‌آموزان و آموزگاران را تهدید کند. همچنین وجود مدارس کپری در ایران که بیشتر در استان‌های سیستان و بلوچستان، جنوب کرمان، شمال خوزستان و مناطق کردنشین ایران دیده می‌شوند، حتی بنا به استانداردهای کنونی برای نگهداری دام‌ها نیز مردود شناخته می‌شوند. در حقیقت یک نوع تحصیل قرون وسطایی بر دانش‌آموزان

این مناطق تحمیل می‌شود و حتی در برخی مناطق دانش‌آموزان مجبور می‌شوند که در اسطبل و محل نگهداری احشام درس بخوانند و یا در میان کوه‌ها، بین صخره‌ها و سنگلاخ‌ها بنشینند. وجود مدارس کپری و اسطبل‌ی در قرن ۲۱ لکه‌ی ننگی بر پیشانی سیستم آموزشی رژیم حاکم در ایران است.

به آشکارا می‌بینیم که پس از ۴ دهه از وجود این رژیم، وضعیت و شرایط آموزشی در ایران به دوران قاجار بازگشت داده شده و می‌شود؛ گویی سران حکومت اسلامی، وصیت آغا محمد خان قاجار را آویزه گوش خود قرار داده‌اند که گفت: "اگر می‌خواهید بر رعیت حکومت کنید سعی کنید آنها را از سواد محروم سازید".

همچنانکه اشاره شد، بیش از ۴ میلیون دانش‌آموز در مکان‌هایی درس می‌خوانند که از هیچگونه امکانات ایمنی حداقلی برخوردار نیستند و همیشه با خطر مرگ روبرو هستند. از جمله فاکتورها به بخش وسایل گرمایشی مدارس برمیگردد.

در بیشتر مدارس، مخصوصاً مناطق محروم روستایی برای گرم کردن کلاسها از بخاری‌های نفتی استفاده می‌شود و این بخاری‌ها، همانند بشکه‌های انفجاری، جان دانش‌آموزان و معلمین را تهدید می‌کنند. سوختگی، مسمومیت تدریجی در نتیجه‌ی بد سوختن بخاری‌ها و یا بسته شده دودکش و لوله‌های رابط با محدوده کلاس و پس زدن گازها به علت مسدود شدن دودکش‌ها یا آتش سوزی به علت واژگون شدن و یا دست کاری درجه سوخت و... از جمله عوامل فاجعه در مدارس ایران هستند. آتش سوزی در مدارس ایران سابقه‌ای بس طولانی دارد و تا کنون منجر به سوختگی و یا مرگ دهها دانش‌آموز و معلم شده است نمونه‌های زیر تنها گوشه‌ای از این فاجعه است:

۱- در ۱۸ بهمن ماه ۱۳۷۶ در شهرستان شفت گیلان سوختگی بالای ۶۰ درصد معلم و ۱۱ دانش‌آموز.

۲- آبان ۱۳۸۳ در روستای سفیلان لردگان استان چهارمحال بختیاری سوختگی ۴۰ درصد دانش‌آموز

۳- آذر ۱۳۸۵ مدرسه رحیمی درود زن فارس سوختگی ۸ دانش‌آموز از ناحیه‌ی سر و صورت.

۴- آبان ۱۳۸۹ خوابگاه دانش‌آموزی چاه رحمان در سیستان و بلوچستان مرگ یک دانش‌آموز و سوختگی چندین دانش‌آموز.

۵- آبان ۱۳۹۰ دبیرستان شبانه روزی چابهار، مرگ ۲ دانش‌آموز و سوختگی شدید ۳ دانش‌آموز

۶- آذر ۱۳۹۱ روستای شین آباد پیرانشهر مرگ

۲ دانش‌آموز و سوختگی ۲۸ دانش‌آموز که وضعیت ۱۰ دانش‌آموز وخیم گزارش شده است.

کمبودها و نبود سوخت و گرمای بهداشتی و ضروری و ایمن، فضای تنگ و ناامن، نبود و کمبود آموزگار، نبود آب آشامیدنی، وجود آب‌خوری‌ها در سرویس‌های بهداشتی (مستراح)، نبود برق و... از جمله شرایط جاری در فضای آموزشی و مدارس ایران هستند.

بر این آمارها میتوان دهها مورد دیگر و از جمله خودکشی دانش‌آموزان را نمونه‌های از فاجعه‌هایی در سراسر ایران دانست که سران حکومت اسلامی مسئول مستقیم یکایک آنها هستند.

نکته قابل توجه در باره سوختگی دانش‌آموزان و آتش سوزی مدارس این است حکومت اسلامی هیچ اقدامی برای درمان دانش‌آموزانی که دچار سوختگی شده اند انجام نمی‌دهد و این در حالی است که تمامی به دوش خانواده‌های تنگدست تحمیل شده و می‌شود.

دولت جوابگوی بیمه دانش‌آموزان نیست و این مشکل در درمان دانش‌آموزان مدرسه شین آباد پیرانشهر کاملاً به وضوح دیده می‌شود.

مشکل آموزشی در ایران یک مشکل بزرگ طبقاتی، عقیدتی و سیاسی است که ریشه در مالکیت خصوصی و استثمار و دین و باورهای دینی حاکمیت دارد. مبارزه با این مشکل در حقیقت مبارزه با کل مشروعیت نظام است و تا زمانی که این رژیم سرنگون نشود، وضعیت آموزشی ایران نیز تغییری نخواهد کرد. از همین روی است که سید علی خامنه‌ای در یک سخنرانی به مناسبت هفته معلم در مورد سند ۲۰۳۰ یونسکو اعلام کرد: «اینجا جمهوری اسلامی است و در این کشور مبنای قرآن و اسلام است و این جا جایی نیست که زندگی ویرانگر، معیوب و فاسد غربی بتواند اعمال نفوذ کند، آموزش و پرورش باید تربیت سنتی با ایمان وفادار و مسئولیت پذیر و عاشق ولایت و دوستدار مصالح نظام را هدف اصلی خود قرار دهد.»

وجود این تفکر بر سیستم آموزشی ایران سبب شده است که در همه‌ی مدارس ایران پایگاه مقاومت بسیج دانش‌آموزی برپا شده باشد و رژیم از همان مرحله ابتدایی شروع به تبلیغ سیاست‌ها و خرافات مذهبی و آموزش‌ها و پرورش‌ها تروریستی در مدارس کرده و در حقیقت مدارس را به مراکز تبلیغ مذهب و عضوگیری در بسیج و حزب الله تبدیل کرده است. با سوء استفاده از فلاکت حاکم و تنگدستی بسیاری از خانواده‌ها، دانش‌آموزان را به اجبار به عضویت در

که در واقع وجود مدارس هوشمند، آموزش مجازی، الکترونیکی و پیشرفته حق همه‌ی دانش آموزان است. در ایران، اما بنا به احکام و قوانین عملی و جاری حاکم، تسهیلات اینترنتی فقط برای آقا زاده‌ها و بالایی‌ها در نظر گرفته شده و طبقه کارگر و فقیر جامعه از این طرح محروم مانده‌اند.

محرومیت نزدیک به ۷۰ درصد دانش آموزان ایران از عدم تحصیل به زبان مادری از مشکلات دیگر سیستم آموزشی در ایران است، که شرایط نابرابر تحصیلی را برای اکثریت دانش آموزان ایران به وجود آورده است.

در واقع همانگونه که اشاره شد، مشکل آموزش و پرورش ایران مشکل عقیدتی و سیاسی است. مبارزه برای حتی رفم در آن مبارزه با رژیم و تغییر آن در حقیقت مبارزه با کل ماهیت رژیم است. برای مبارزه با این سیستم باید معلمان آزاده و مبارز را مورد پشتیبانی قرار داد. با در پیش گرفتن مبارزات صنفی و طبقاتی خود آموزگاران به عنوان بخشی از طبقه کارگر ایران، کل سیستم رژیم را به چالش بکشند، و در این راه، همبستگی والدین و دانش آموزان با آموزگاران آزاده و مبارز و سوسیالیست ضرورتی است که پیروزی را به ارمغان می‌آورد. سازماندهی و اعلام اعتصابات سراسری، گامی در جهت رسیدن آموزش و دانش آموزان به اصلی ترین معیارها و حقوق انسانی، تحصیل رایگان، بایسته و شایسته‌ی انسان امروزی و به روز گردانی آموزش و پرورش برای فردای روشن و آزاد و شاد.

در اینجا باید از آموزگاران آزاده‌ای مانند صمد بهرنگی و فرزاد کمانگرها یاد کرد و تمامی آموزگاران اسیر و زیر پیگرد و آزاده‌ای که در برابر این جنایت‌ها، با وفاداری به اصول انسانی و برابری در سخت ترین شرایط ممکنه، زیر شکنجه و اختناق و زندان و بیکاری و تهدید، شایسته نام آموزگار و قدردانی اند.

به امید آزادی معلمان زندانی و آزاده



مدارس دیگر پرتاب کرده اند. هرچند این عمل با مخالفت شدید اولیای دانش آموزان روبرو شده است؛ اما متأسفانه اعتراض مردم ناموفق بود و این در حالی است که بنا بر آمارهای خود رژیم در کلاس‌های درس این منطقه بیشتر از ۶۶ دانش آموز به صورت میانگین در هر کلاس وجود دارند.

در ایران کنونی، سخن گفتن از مدارس هوشمند بیشتر به زهرخند می‌ماند، اما واقعیت دارد. این مدارس ویژه داراییان و کسانی است که می‌توانند هزینه‌های گزاف دولتی و تأیید مقامات مذهبی و حکومتی را به دست آورند. بررسی‌های انجام شده در ۲۶ کشور دنیا از ۱۰ مانع اصلی در زمینه‌ی کاربرد فناوری اطلاعات و ارتباطات در مدارس حکایت دارد، به نحوی که این موانع، شامل تعداد کم کامپیوتر، دانش و مهارت کم معلمان و وقت معلمان در استفاده از فناوری و نسخه‌های نرم افزاری و غیره می‌باشد. اما در ایران که، تمامی موانع از سویی و شکاف عمیق طبقاتی و بی توجهی و نیز کیفیت‌های نازل آموزشی از جمله تسلط بسیار کم معلمان بر زبان انگلیسی و نداشتن کیفیت لازم آموزشی نرم افزارهای تولید شده و همچنین شلوغی کلاس‌ها و وجود تعداد زیاد دانش آموز در کلاس از دیگر موانع هوشمند سازی مدارس در ایران است. در مدارس ویژه مانند مدارس «شاهد» که ۶۰ درصد از وابستگان و عوامل رژیم را تشکیل می‌دهند، مدارس «استعدادهای درخشان» (تیزهوشان)، مدارس خصوصی و ویژه با شهریه‌های بالا و... از جمله هزینه این پروژه نرم افزاری روی دوش والدین است. مشکل دیگر این پروژه، ناکارآمدی شبکه و تجهیزات مخابراتی زیراختناق و سانسور کشور در تأمین ارتباط آسان، ارزان و مطمئن برای استفاده از فن آوری آموزشی است که رژیم همیشه سعی می‌کند جلو استفاده نامحدود را از اینترنت بگیرد، و همیشه وجود سیستم سانسور و کنترل ورود به اینترنت و فیلترینگ برای مردم و دانش آموزان مشکل ساز است. تشکیل ارتش سایبری در ایران، در واقع برای مبارزه و کنترل اینترنتی و استفاده آزاد از شبکه‌ها می‌باشد. ناگفته نماند

بسیج دانش آموزی می‌کشاند. کسانی که از تن سپردن به سیاست‌های ضد مردمی رژیم خودداری می‌کنند، از امتیازات آموزشی و زندگی محروم می‌سازد. به همین هدف، حکومت، بدون هیچ ضابطه‌ی آموزشی دست به استخدام کارمندان و معلمان حق‌التدریسی می‌زند که سیاست‌های ضد علمی حکومت را اجرا کنند. به گفته‌ی معاون شورای عالی آموزش و پرورش در ۱۰ سال گذشته ۳۳۰ هزار معلم، بدون ضابطه جذب شده اند که در میان آنها ۲۸۰ هزار معلم بدون گذراندن حتی یک روز دوره آموزشی استخدام شده‌اند، این معلمان باید ۳۰ سال سرنوشت آینده‌ی فرزندان کشور را حاکم شوند و با آموزش نداشتنه، دیکته‌های اسلامی و ضد آموزش رژیم را به دیگران منتقل کنند، که به گفته این مسئول همه این معلمان تحت فشار نمایندگان مجلس استخدام شده‌اند.

همچنین عدم به روز سازی و آپدیت کتاب‌های درسی از مشکلات دیگر سیستم آموزشی ایران است. کتابها و متون درسی مملو از ایده‌های دینی و خشونت‌زا هستند. دانش آموزان از سیستم آموزشی نوین محروم بوده و به جای شعر و هنر و ادبیات و نگرش‌های علمی و انسانی، در مدارس به آنها مبانی جنگ و اسلحه شناسی و آدمکشی آموزش می‌دهند. حکومت به اینگونه، تلاش می‌کند تا دانش آموزان را زیر نام «راهیان نور» به گور و به اردوهای اجباری برای دید و بازدید از مناطق جنگ زده، مین و بمب و آهنگارهای جنگ ایران و عراق ببرد که متأسفانه در این مسیر راهها و اردوهای مرگ، انواع خطرات جان دانش آموزان را تهدید می‌کند. برجسته ترین این خطرات تصادفات جاده‌ای و مرگ دانش آموزان است که آخرین نمونه آن واژگونی یک دستگاه اتوبوس حامل دانش آموزان دختر هرمزگان در مسیر داراب به شیراز بود که موجب مرگ ۱۲ تن و زخمی شد ۳۰ دانش آموز دیگر شد.

همچنین در شهریور ماه، در کوی علوی شهر اهواز مسئولین محلی در یک اقدام ننگین اقدام به تبدیل یک مدرسه به پاسگاه نیروی انتظامی کرده اند و دانش آموزان را مجبور به ثبت نام در



هلمت احمدیان

غوغا "سالاری" راه کارگر

که در آن به صراحت با "رژیم چنج" مرزبندی شده، امضا کرده اند نیز به کمپ ترامپ منتصب می کنند؟

موضوع چیست؟

اگر از تفاسیر متفاوت این نیرو در مورد بدیل سوسیالیستی، حکومت آلترا نایتو ... (که از اول هم بر آن واقف بوده ایم)، بگذریم مهمترین پارادوکس "هیئت اجرایی راه کارگر"، موضع گیری های این نیرو به روند اصلاح طلبی در حاکمیت جمهوری اسلامی است و مهمترین بارزه این امر معمولا در مقاطعی که در این رژیم "انتخابات" صورت می گیرد خود را نشان می دهد. در گذشته و در مقطع ۲ خرداد سال ۷۶ این جریان در پشت سر دو خردادی ها قرار گرفت و با شکست اصلاح طلبی دو خردادی، آنها بار دیگر به تحریمی ها پیوستند و ظاهرا به انتخابات های بعد از آن "نه" گفتند. اما این فقط ظاهر قضیه بود چون بند ناف موضع گیری های آنها هیچگاه از امید به تغییر در این رژیم از طریق دست بالا پیدا کردن روند اصلاح طلبی بریده نشد. این تغییر رویکرد ظاهری و خط کشی صوری، نه رادیکالیزه شدن سیاست های جاقفاده توده ایستی آنها، بلکه قطع امید آنها و حتی بخشی از اپوزیسیون راست رژیم بود که امیدشان به اصلاح رژیم به یاس تبدیل شده بود.

"هئیت اجرایی راه کارگر" در آخرین موضع گیری اش برای تحریم "انتخابات" اخیر در بین نیروهای چپ و کمونیست بخوبی این چهره متناقض را از خود نشان داد. (اسناد این بحث ها موجود است) آنها در جلسات "شورای همکاری" ابتدا با اکراه به پیشنهاد "شورا" برای تحریم انتخابات برخورد کردند و این اکراه را با بیان این نکته که نباید عجله کرد و بهتر است منتظر بمانیم تا ببینیم فعل و النفعالات درونی جناح ها به کجا می انجامد، نشان دادند. این اکراه و تردید راه کارگر در بین نیروهای شورا جواب نگرفت و پیشنویس اطلاعیه تحریم در دستور کار شورا قرار گرفت. آنها که درد اصلی شان از تردید و توهم موضع گیری خودشان آب می خورد، به پیشنویس اطلاعیه گیر دادند و مسئله اصلی این اطلاعیه را عدم موضع گیری این پیشنویس به نیروهای "رژیم" ←

۱۳۹۶ با توجه به احوال جدید بروز شده و در آن به صراحت به مورد اشاره راه کارگر، بعنوان عوامل بازدارنده مرزبندی شده است: "احزاب سیاسی فعال در کردستان هر یک می کوشند تا در انطباق با استراتژی سیاسی و پایگاه طبقاتی خود هم پیمانانشان را در سطح سراسری انتخاب کنند. گاه انتخاب ها انچنان ناهمگون است که پیشبرد امر همکاری احزاب سیاسی در کردستان را به شدت دشوار و گاهی حتی غیرممکن می سازد. هم پیمانی با اصلاح طلبان حکومتی و یا نیروهای شوونیست اپوزیسیون ایرانی، مانند سلطنت طلبان و یا هم پیمانی با سازمان مجاهدین خلق ایران که خواهان برپایی یک جمهوری اسلامی دیگر در ایران است و همگی آنها با حق تعیین سرنوشت مردم کرد دشمنی می ورزند، از آن جمله هستند" برگرفته از سند "خطوط عمده سیاست کومه له در مورد همکاری و تنظیم مناسبات با احزاب سیاسی در کردستان"

سوما: این سند امر تشکیل "جبهه ملی نیروهای کرد" را در دستور نگذاشته است، بلکه همکاری های عملی و امنیتی و موضع گیری های ضروری و مشترک در مقابل توطئه ها و سیاست های رژیم بر علیه جنبش مردم کرد را مد نظر دارد. در پیشبرد این سیاست تاکتیکی هم همانگونه که سنت مان است، ما ظرفیت پذیرش انتقاد از کاستی ها را داشته ایم و اگر انتقادی صمیمانه روی چگونگی پیشبرد تاکتیک های مشخص بوده است پذیرفته ایم.

با تمام این احوال سؤال این است که اصرار "هئیت اجرایی راه کارگر" بر پافشاری از این اتهام بی ربط به حزب کمونیست ایران چیست؟ چرا آنها که خود مدتهاست تفاوت فاحش بین مواضع استراتژیک خود با ما و اکثریت نیروهای تشکیل دهنده این شورا برویشان سنگینی می کند، اکنون از "اتاق شیشه ای" بعنوان راست ترین جریان طیف چپ، به دیگران "سنگ پرانی" می کنند و وقیحانه حزب کمونیست ایران را در جبهه "رژیم چنج" و ترامپ جا می دهند و حتی اکثریت نیروهای "شورای همکاری" را هم، که ورشبیون غیر واقعی آنها را در این رابطه نپذیرفته اند و اطلاعیه تحریم "انتخابات" شورای همکاری را

۱۹ مهر ۱۳۹۶ برابر ۱۱ اکتبر ۲۰۱۷ "هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر" اطلاعیه ای مبنی بر خروج از "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" منتشر کرده است و علت خروج خود را "تغییر سیاست" حزب کمونیست ایران قلمداد کرده است!

در بخشی از این اطلاعیه آمده است: " ... تغییری اساسی در سیاست های ائتلافی حزب کمونیست ایران، که یکی از نیروهای تشکیل دهنده "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" می باشد، به وقوع پیوست. این چرخش سیاسی با شروع همکاری های سیاسی میان حزب کمونیست ایران و نیروهای کرد ایرانی برای سرهم بندی یک جبهه کردستانی یا "جبهه ملی نیروهای کرد" آغاز شد. بخش مهمی از این نیروها مانند حزب دمکرات کردستان ایران (که طرفدار برقراری منطقه پرواز ممنوع بر کردستان ایران توسط ارتش آمریکا و حمله نظامی است)، حزب کومه له ایران، جریان ارتجاعی مذهبی خبات و ... از جمله نیروهای شاخص رژیم چنج و متحد نیروهای ارتجاعی سراسری مانند مجاهدین، سلطنت طلبان و نظایر آن ها می باشند که در پی آویزان شدن به ارتجاع منطقه و قدرت های امپریالیستی برای تغییر رژیم در ایران هستند. انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری و سیاست دولت آمریکا برای رژیم چنج در قبال رژیم جمهوری اسلامی فرصت ها و امکانات جدیدی برای این نیروها گشوده است." (خط تاکیدها از من است).

این ادعا و یا در این مورد خاص اتهام، محلی از اعراب ندارد و درد "هئیت اجرایی راه کارگر" چیز دیگری است زیرا:

اولا: سیاست همکاری ما با نیروهای سیاسی دیگر در کردستان سیاستی نیست که در حول و حوش تحریم انتخابات رژیم در چند ماه قبل شروع شده باشد، بلکه ما این سیاست را سالهاست داشته ایم و سندی هم در این رابطه در کنگره کنگره ۱۵ کومه له در مرداد ماه ۱۳۹۱ یعنی قبل از تشکیل "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" تصویب شده است.

دوما: این سند در کنگره ۱۷ کومه له در تیرماه

چنج" عنوان کردند. شورا با پاراگراف پیشنهادی آنها که این مرزبندی را در خود داشت موافقت کرد و آن را وارد متن اطلاعیه کرد. آنها باز به بهانه اسامی کل این نیروها درج نشده است با آن مخالفت کردند و شورا ناچار شد با دو سوم آرای نیروها اطلاعیه شورا را که مرزبندی روشن با سیاست تغییر رژیم داشت منتشر کند.

جریانی که با هر تکانه در صف اصلاح طلبان تکان می خورد و تعادلش را از دست می دهد. نخستین قربانی این تکانه ها به انتخاب "هئیت اجرایی راه کارگر اجرایی" اتحاد عمل های جاری نیروهای چپ است که گرایش رفورمیستی آنها را تاب نمی آورند. فروپاشی «اتحاد چپ کارگری» که این نیرو هم یکی از اعضای آن بود، مقارن «انتخابات خاتمی» بود. زمانیکه همراه با فضای اصلاح طلبی به ریشه افتاده بود. «اتحاد چپ» از هم پاشید زیرا موفق نشد اطلاعیه مشترکی درباره انتخابات بدهد و توافق نظر وجود نداشت. به گواهی اطلاعیه های منتشره از سوی نیروهای این اتحاد (که ما جزو آنها نبودیم) آغاز فروپاشی «اتحاد چپ» از اینجا شروع شده بود.

تکانه جدید در دور اخیر، حضور رئیسی و انتخاب دوباره روحانی بود. باز خیال پردازی های «هیات اجرایی راه کارگر» تعادلش را بر هم زده بود و برای وصل خود به این «جنبش» به هر وسیله ای چنگ می زد. تقاضایش تعویق انداختن اطلاعیه و رصد کردن اوضاع و تعیین تکلیف با «رای اعتراضی» بود. همانگونه که اشاره شد نیم شد منتظر ماند و بالاخره اطلاعیه تحریم با امضا اکثریت شورا منتشر شد. راه کارگر سعی می کرد پیامش را برای «رای اعتراضی» در قالب بیرونی کردن مبارزه ایدئولوژیک درونی به مخاطب برساند. تجربه بد نامی هایش در دوره انتخابات خاتمی به او آموخته بود که باید برای استتار نظراتش پشت یک حمله سنگر بگیرد. و گرفت! سنگر او «رژیم چنج» بود.

مقوله «رژیم چنج» را نه به عملکرد و گذشته و نه به ادبیات تاکتونی حزب کمونیست ایران نمیتوان وصله کرد. سرهم بندی کردن «جبهه ملی نیروهای کرد» و ترس از آوردن نام نیروهای «رژیم چنج» در اطلاعیه و..... کمترین نسبت های سخیفی بود که نثار حزب ما و دیگران کرد. در حالیکه همگان واقفند که حزب کمونیست ایران به هیچ وجه این اتهامات را بر نمی تابد و گوینده آنرا دچار توهمات و عدم تعادل می داند. زیرا که نگاه به قدرت و سرنگونی از بالا، در هیچیک از سیاست ها و تاکتیک های حزب مجاز نیست.

اگر مواضع لیبرالی «هئیت اجرایی راه کارگر» در جریان «انتخابات های» رژیم اینگونه خود را نشان می دهد، سایه روشن جهت گیری های آنها در عکس العمل شان در قبال تشدید فشارهای آمریکا علیه جمهوری اسلامی هم هویداست و می توان نوعی پناه بردن آنها به ناسیونالیسم ایرانی برای مقابل با این فشارها را مشاهده کرد. باید دید که فرض اگر آمریکا جنگی علیه ایران راه بیندازد جایگاه آنها در جبهه دفاع از «میهن» به جای موضعی قاطع و کارگری در برابر هر دو جبهه جنگ، چگونه خواهد بود.

کارزار و غوغا «سالاری» راه کارگر اجرایی، به این مسئله به پایان نرسید و آنها در هر جلسه شورا و نوشتجات متعدد علنی این اتهام به حزب کمونیست ایران و دیگر نیروهای امضا کننده اعلامیه تحریم را تکرار کردند و یکی از جلسات جمعی این شورا را که به بررسی این اختلاف اختصاص یافته بود تحریم کردند. همچنین در جلسه ویژه داخلی شورا به درخواست حزب ما، نمایندگانمان به توضیح سیاست های حزب در مورد این ادعا پرداخته و از حسن نیت و حساسیت های مسئولانه نیروها نسبت به جایگاه کومه له و جنبش کردستان تشکر و قدردانی کردند. در این جلسه نیز ما به صراحت مرزبندی خود را با هر نوع پروژه تغییر رژیم از بالا تاکید کردیم.

«شورای همکاری» همچنین تصمیم گرفت دو جلسه علنی برای بحث در مورد «رژیم چنج» و «رای اعتراضی» که نگاه به دو نوع تغییر رژیم از زاویه «پروژه آمریکایی تغییر رژیم» و روند «استحاله و اصلاح طلبی» درون خود رژیم داشت برگزار کرد و آنها در هیچ یک از این جلسات پای این موضوع که سیاست آنها در مورد «انتخابات» را که ایجاد توهم به روند اصلاح طلبی با اتکا به «رای اعتراضی» در برمی گرفت نرفتند و ادعاها و اتهام زنی های خود را تکرار کردند.

ابداعات "سبک کاری"

بحرانی که «هئیت اجرایی راه کارگر» در چند ماه اخیر به بهانه موضع گیری سیاسی نیروهای دیگر ایجاد کرده بود، تنها در سطح یک دیالوگ سیاسی و یا یک اختلاف نظر باقی نماند. آنها همانگونه که قبل ترها هم از روش های ناسالمی که همکاری های مشترک نیروهای چپ را با دشواری روبرو می کرد، در این دوره و هنگامی که جواب سیاسی مورد

نظر خود را از اکثریت نیروهای این نشست دریافت نکردند، با بدعت هایی از قبیل اینکه این نیروها زمانی می توانند موضع گیری رو به بیرون به نام «شورای همکاری» داشته باشند، که هیچ نیرویی در این جمع مخالف نباشد و این در حالی بود که «شورای همکاری» در آیین نامه و توافقات داخلی خود سقف «دو سوم» را برای انتشار اعلامیه برسمیت شناخته بود و همه موضع گیری های تاکتونی این شورا بر این اساس پیش رفته بود. به عبارت دیگر این جریان «حق وتو» و «بایکوت» را برای خود قایل شده و در مواردی عملاً کار بیرونی شورا را فلج ساخت، چون بسیار طبیعی بود در شورایی با تنوعات نظری متفاوت همواره یک یا چند نیرو می توانستند مخالف باشند.

«شاهکار» های این جریان به حضور و نقشش در «شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست» در این دوره بر نمی گردد. راهکارهای انحلال طلبانه و اپورتونیستی این جریان را در به شکست کشاندن «اتحاد چپ انقلابی»، غوغا «سالاری» و متهم کردن جریان سیاسی چپ دیگر را عوامل امپریالیسم خواندن، به بهانه پشتیبانی آنها از «ایران تریبونال» (علیرغم هر ضعفی که این تریبونال داشته است) و... را نه ما، که در این تجربه ها شرکت نداشته ایم، بلکه نیروهای دیگر چپ بیاد می آورند، و ادبیات مکتوب آنها در این رابطه ها کم نیست.

اتهام زنی، تخریب و صدور حکم بر علیه دیگران، برای نیروی که خود کارنامه درخشانی ندارد و زیگزاگ های سیاسی راست روانه اش بر همگان آشکار است، یکی از عوارض مخرب ایجاد بی اعتمادی، یاس و سرخوردگی، بجای تقویت روحیه همکاری، همگامی و همراهی نیروهای چپ در پاسخ به وظایف سیاسی رو به جامعه بحرانی ایران است و باید مردود شناخته شود و هر چند دشوار است اما لازم است «هئیت اجرایی راه کارگر» به این سبک کار تخریبی و انحلال طلبانه نگاهی دوباره بیاندازد و نقش منفی شان در تمام اتحادهای تاکتونی مروری بکند. این به نفع آنهاست.

۱۳ اکتبر ۲۰۱۷

توضیح: تکرار «هئیت اجرایی راه کارگر» در این نوشته به منظور تفکیک آنها از «سازمان راه کارگر» که در «شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست» فعالیت دارد می باشد.



حشد شعبی ناقوس جنگ در کردستان را به صدا در می آورد!

پیشین آمریکا در عراق هدف حضور کنونی "قاسم سلیمانی" در عراق را سازماندهی حشد شعبی و اجرای نقشه حمله به کرکوک ذکر می کند و از آمریکا خواست با دخالت خود مانع جنگ شود. علاوه بر آن روز پنجشنبه "سربست لژگین" معاون وزیر پیشمرگ اقلیم کردستان در ملاقاتی با کنسول آمریکا در کردستان ضمن مطلع ساختن او از موقعیت خطوط تماس نیروی پیشمرگ با نیروهای عراقی، از آمریکا می خواهد با دخالت خود مانع بروز جنگ شود.

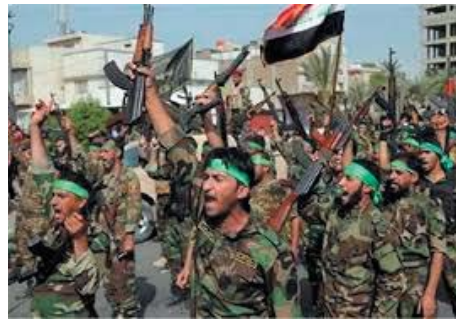
آشکار است که دولت عراق با وضع نابسامان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از چندین سال جنگ و خونریزی و اشغال آمریکا و دخالت‌های جمهوری اسلامی و با اتکا به نیروی فرسوده نظامی، بدون اتکا به ترکیه و جمهوری اسلامی نمی تواند چنین تهدیداتی را عملی سازد. تمرکز نیروهای حشد شعبی و دولت عراق در اطراف کرکوک و تمرکز نیروی ترکیه در مرز شمالی اقلیم کردستان محصول همکاری و دیدارهای مشترک نظامی و امنیتی سه جانبه ترکیه، عراق و جمهوری اسلامی، به دنبال همه پرسی استقلال کردستان است. با توجه به موقعیت استراتژیک کرکوک و با توجه به ذخایر عظیم نفت و گاز موجود در آن و وجود تنوعات ملی و مذهبی در جمعیتش، کرکوک چشم طمع دولت‌ها و نیروهای منطقه را بر خود دارد. بنابراین چنانچه جنگی در این منطقه درگیرد، طرفین جنگ تنها حشد شعبی و نیروی پیشمرگ نخواهد بود. در این حالت وحشتناک، کرکوک به میدان دیگری برای رقابت و کشمکش و جنگ و تسویه حسابهای سیاسی دولت‌های منطقه و آمریکا تبدیل خواهد شد و سرنوشتی بهتر از موصل و حلب نخواهد داشت.

خشی کردن و به شکست کشاندن این توطئه ها و خلاصی از جنگ و توطئه های دیگر دشمنان تنها با عزم و اراده توده های مردم آزادیخواه و مبارز بویژه در عراق و کردستان ممکن است که متحد و هدفمند و متشکل به مبارزه ای قاطعانه برای دفاع از امنیت، زندگی و منافع و دستاوردهای خود برخیزند.

برگرفته از سخن روز

تلویزیون حزب کمونیست ایران

۲۰۱۷-۱۴-۱۰ | ۱۳۹۶-۲۲-۰۷



داشت که "نیروی مسلح را بر علیه مردم کردستان به کار نمی گیریم بلکه به آنها دستور داده ایم تا به کرکوک بروند و چاههای نفت و پایگاه هوایی آنجا را به کنترل خود در آورند." کریم نوری فرمانده حشد شعبی نیز در یک مصاحبه تلویزیونی اعلام نمود که "کرکوک جزو منطقه اقلیم نیست. ما قبول نمی کنیم تبهکاران آنجا را اشغال کنند. ما آنجا را باز پس می گیریم و آماده جان فشانی هستیم. حشد شعبی حق دارد به هر جای عراق برود اینک ما در آنجا مستقر می شویم. ما از وحدت خاک عراق پاسداری کنیم و و کسی حق ندارد جلو ما را بگیرد." اظهارات عبادی و کریم نوری برای مردم کردستان آشنا هستند. صدام حسین نیز حمله به کردستان و انجام جنایات انفال و بمباران شیمیایی را زیر لوای دفاع از مردم "شمال حبیبش" و نجات مردم از دست "مخربین" یعنی نیروی پیشمرگ انجام داد. بنا بر این در چنین شرایطی تمرکز و تحرکات ارتش و حشد شعبی و اقدامات و سخنان تهدید آمیز عبادی و امثال کریم نوری را نمی توان به چیزی جز اعلان جنگ بر علیه مردم کردستان تفسیر نمود.

در مقابل بعضی از مقامات اقلیم کردستان قبلا اعلام کرده بودند مناطقی از کردستان را که با جنگ و قربانی دادن از داعش پس گرفته تخلیه نخواهند کرد. فرماندهان نیروی پیشمرگ کردستان نیز که کنترل کرکوک را در اختیار دارند، در پاسخ به تهدیدات حشد شعبی اعلام نمودند "همانگونه که توانستند داعش را شکست دهند هر متجاوز دیگری را نیز که قصد تجاوز به کرکوک را داشته باشد، شکست خواهند داد. حکومت اقلیم امیدوار است حضور آمریکا در منطقه مانع حمله به کردستان شود. چند روز پیش پارت دمکرات کردستان عراق، از آمریکا درخواست نمود که با دخالت خود مانع تکرار تجربه فاجعه شکست کردها در سال ۱۹۷۵ شود. در همین رابطه روز چهارشنبه سفیر

روز پنجشنبه بیستم مهرماه معاون وزارت پیشمرگ در اقلیم کردستان اعلام نمود که "نیروهای عراقی و حشد شعبی در نزدیکی سنگرهای نیروی پیشمرگ در شنگال و شمال موصل و جنوب کرکوک تجمع نموده و تحرکات مشکوکی انجام داده اند." روز قبل از آن نیز شورای امنیت حکومت اقلیم خطاب به افکار عمومی طی اطلاعیه ای اظهار داشت که "نیروهای عراقی همراه حشد شعبی در صدد انجام حمله وسیعی از شمال موصل و از جنوب و غرب کرکوک به این شهر هستند." همزمان دولت ترکیه نیز به تحرک و تقویت نیروهایش در جنوب شرنخ و مرز فیش خاپور در شمال کردستان عراق پرداخته است.

نگرانی حکومت اقلیم از آنجا ناشی می شود که این تحرکات به دنبال فرمان حیدر عبادی نخست وزیر در اجرای قرار پارلمان عراق صورت گرفته است. روز پنجم مهرماه یعنی دو روز پس از انجام فرماند کردستان، پارلمان عراق طی قراری، حیدر عبادی فرمانده کل نیروهای مسلح را ملزم ساخت فرمان استقرار نیروهای مسلح را در مناطقی از کردستان که به قول خودشان مورد مناقشه است، صادر نماید. این مناطق جزو آن بخش از کردستان است که داعش در سال ۱۳۹۳ آنها را به اشغال خود در آورد. اما دیری نگذشت که نیروی پیشمرگ کردستان با درگیری نظامی، این مناطق را از داعش پس گرفت و در آن مستقر شد.

به دنبال انجام فرماند و در مخالفت با آن، دولت عراق در همکاری با ترکیه و جمهوری اسلامی، به منظور تحت فشار قرار دادن اقلیم کردستان مجموعه ای اقدامات تحریک آمیز و جنگ افروزانه انجام داده است. تمرکز نیروهای عراقی و حشد شعبی مورد حمایت جمهوری اسلامی در اطراف کرکوک در ادامه این اقدامات صورت می گیرد. گزارش های رسیده، شب جمعه ۲۱ مهرماه ارتش عراق و حشد شعبی نیروی بیشتری را به منطقه "بشیر و تازه" واقع در چند کیلومتری جنوب کرکوک آورده که مشغول ایجاد استحکامات بوده اند. خبرگزاری "رویترز" از قول مقامات عراقی اعلام نمود که هدف این تمرکز مبارزه با داعش است. این در حالی است که جنگ با داعش در آن منطقه تقریباً تمام شده و دیگر موضوعیت ندارد. عبادی نیز در توجیه این اقدام که مورد اعتراض طرف‌های بسیاری قرار گرفته، مزورانه اعلام

اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مناسبت روز جهانی مبارزه برای لغو مجازات اعدام (۲۰۱۷)

بازتولید می شوند، پرده پوشی کند. اما ادعای اجرای عدالت از طریق مجازات اعدام از این هم بی پایه تر است. اگر قرار بر اجرای عدالت باشد، متهم ردیف اول خود رژیم جمهوری اسلامی است که هزاران انسان را به خاطر عقایدشان و به خاطر مبارزه برای بهبود شرایط زندگی در این جامعه کشته است و ماشین جنایت و کشتار یک روز هم متوقف نمی شود. اجرای عدالت را چگونه می توان از چنین رژیم تبهکاری انتظار داشت؟ هدف از این اعدام ها نه اجرای عدالت بلکه وادار ساختن مردم به تمکین در برابر قدرت دولت است، قدرتی که خود مسبب جان هزاران انسان و گسترش دهها آسیب اجتماعی و سلب حقوق اولیه میلیون ها انسان است.

توجیهاتی که در این زمینه برای مجازات اعدام وجود دارد دروغ آشکاری بیش نیستند، زیرا اولاً انسان ها ذاتاً بزهکار، قاتل، قاچاقچی و جنایتکار به دنیا نمی آیند، بلکه در تحلیل نهایی این شرایط مادی زندگی اجتماعی است که آنان را به سوی بزهکاری و تبهکاری سوق می دهد و دولت ها و طبقات حاکم، مسئولین مستقیم تحمیل این شرایط مادی بر زندگی اکثریت مردم هستند. کسانی مستوجب مجازات هستند که زمینه های اجتماعی که منجر به اعمال جرم می شود را به وجود آورده اند.

اگر مبارزه برای لغو مجازات اعدام امری است که همواره و در هر شرایطی بایستی دنبال شود، اهمیت این مبارزه در شرایط کنونی که رژیم آشکارا اهداف سیاسی مشخصی را هم از گسترش موج اعدام ها تعقیب می کند، و در شرایطی که هم اکنون هزاران نفر در زندان های جمهوری اسلامی در انتظار اجرای حکم اعدام بسر می برند دو چندان ضروری می شود. مناسبت روز جهانی مبارزه علیه مجازات اعدام می تواند فرصتی دیگر برای گسترش آگاهی از ابعاد جنایات رژیم جمهوری اسلامی و مقطعی دیگر در جهت دامن زدن به مبارزه برای لغو مجازات اعدام در ایران و سراسر جهان باشد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۱۲ مهر ۱۳۹۶ / ۴ اکتبر ۲۰۱۷

سیستماتیک دولتی، نمی توان میزان ارتکاب به جرم و جنایت را کاهش داد، بلکه بر عکس نفس اعدام حس انتقامجویی و روانشناسی خشونت را تقویت می کند. وقتی قتل در برابر قتل به وسیله دولت مجاز باشد، طبیعی است اگر افرادی هم ترغیب شوند که به دست خود این به اصطلاح عدالت را اجرا کنند. لغو مجازات اعدام به معنای آن است که جان انسان فی نفسه ارزشمند است و با لغو مجازات اعدام بدوا جان عده زیادی حفظ خواهد شد. این در حالی است که اجرای مجازات اعدام نه تنها نقشی در کاستن از میزان جنایت ندارد، بلکه وقتی دولت ها قانوناً دست به کشتن انسان ها تحت عنوان مجازات اعدام می زنند در واقع با کاستن از ارزش حفظ جان آدمی، راه را برای تکرار آن در جامعه هموار می سازند.

در زمینه امنیت اجتماعی نیز این خود جمهوری اسلامی است که امنیت را از زندگی مردم این کشور سلب کرده است. زیرا ابعاد اعمال خشونت و کشتارها توسط رژیم اسلامی و خطراتی که در نتیجه مداخله گری نظامی در کشورهای منطقه متوجه امنیت مردم ایران کرده است، به هیچ وجه با میزان خشونت ها و جنایات فردی قابل مقایسه نیست. ابعاد اشاعه مواد مخدر از کانال های مافیایی تحت کنترل سپاه پاسداران و دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی به هیچ وجه با حجم فعالیت های قاچاقچیان منفرد قابل مقایسه نیست. میزان سلب امنیت از زندگی مردم توسط رژیم از طریق دخالت های مداوم در حوزه زندگی خصوصی مردم به وسیله بسیجی ها و گشت های "امر به معروف و نهی از منکر" و لباس شخصی ها با میزان ارتکاب جرائم فردی که با انگیزه های شخصی صورت می گیرند، هیچ تناسبی با هم ندارند. صفحه حوادث روزنامه ها را نگاه کنید و رویدادهای مندرج در آنها را با رویدادهای مشابهی که رسماً و آگاهانه توسط رژیم اعمال می شوند مقایسه کنید تا بی پایه بودن چنین توجیهاتی را دریابید. جمهوری اسلامی قربانیان نظام اجتماعی ظالمانه ای را که خود بر زندگی انسان ها حاکم کرده، اعدام می کند، تا مسئولیت خود را در ایجاد بستر و شرایطی که اینگونه جنایت ها مدام در آنها

در حالی که شمار کشورهایی که در نتیجه مجازات مردم مجازات اعدام را لغو و یا اجرای آن را به تعلیق در می آورند رو به افزایش است، بنا به گزارش سازمان عفو بین الملل رژیم های اسلامی حاکم بر ایران، عربستان سعودی و عراق با هم مسئول ۹۵ درصد اعدام های ثبت شده در خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۲۰۱۶ بوده اند. احکام اعدام در این کشورها به طور دائم بعد از محاکمه های به شدت ناعادلانه که اغلب با استناد به "اعتراف های" به دست آمده تحت شکنجه و دیگر بدرفتاری ها، صادر شده اند. اگر چه عدم شفافیت در سیستم قضائی ایران مانع از آن می شود که آمار معتبری از شمار دقیق احکام اعدام ارائه گردد، اما در این تردیدی نیست که رژیم جمهوری اسلامی با ماشین قتل و اعدامی که به راه انداخته است، همچنان در صدر حکومت ها و دولت هایی در جهان قرار دارد که هنوز مجازات اعدام را به اجرا می گذارند. رژیم اسلامی ایران، بطور میانگین روزانه دو نفر را به قتل می رساند. این رژیم به رغم هشدار انجمن های مدد کار اجتماعی از پیامدهای اجتماعی و روانی اجرای حکم اعدام در ملاء عام، در شهریور ماه سال جاری حداقل ۹ نفر را در ملاء عام اعدام کرده است.

رژیم جمهوری اسلامی با اعدام زندانیان در برابر چشم تماشاچیان و تهیه و انتشار تصاویر ویدئویی و خبری از آن، آشکارا از حربه اعدام به عنوان وسیله ای برای تبلیغ و ترویج خشونت و انتقام جویی در جامعه و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم استفاده می کند. رژیم می خواهد با ترساندن مردم و رواج روحیه تسلیم طلبی در میان آنان هرگونه روحیه مقاومت و اعتراض در برابر زورگویی و بی حقوقی های روزافزون را در جامعه از بین ببرد.

دستگاه های تبلیغاتی رژیم اسلامی فریبکارانه صدور و اجرای احکام مجازات اعدام را به عنوان وسیله ای برای کاستن از میزان ارتکاب جرم و جنایت، ارتقاء امنیت اجتماعی و تأمین عدالت در جامعه توجیه می کنند. اما تجربه همه جوامع بشری و تجربه خود ایران و آمارها و اطلاعات قابل اتکا نشان می دهند که در هیچ جامعه ای از طریق مجازات اعدام و قتل